

نظری نقادانه

بر

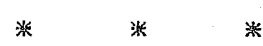
( ملاحظاتی درباره جزوه "درباره انقلاب" )

نظری نقادانه بر ( ملاحظاتی درباره: " جزوه درباره انقلاب "

نوشته ملاحظاتی درباره نوشته ما از نقطه نظرهای متفاوت و مختلف اهمیت شایانی دارد. یکی از این نقطه نظر که رفقا بما نشاندانند که چه کمبودهایی در این نوشته وجود دارد و برخی از ابرازات ما برای خواننده ای که به تحلیلهای ما بطور همه جانبه آشنا نیست چه سوء تفاهماتی می تواند بوجود آورد. ضعفهای این نوشته در چیست و کدام حکم، ابراز یا جمع بندی باید بسط یافته و بیشتر توضیح داده شود؟ دیگر اینکه چه اشتباهاتی در این نوشته وجود دارد که بطور جدی قابل انتقاد است و میبایست صریحا تصحیح شود و ضمنا شاید مهمتر از همه نشان دهند اختلاف نظرهای ما با رفقا است که بدینوسیله امکان بحث و برخورد نظریات را ایجاد کرده و امکان حل اساسی آنها فراهم آورده است. ما در این نوشته کوشش میکنیم به این مطلب جواب دهیم. نقطه نظرهای اشتباه را تصحیح کنیم، سوء تفاهمات را در صورت امکان برطرف نمائیم و نکات مورد اختلاف را توضیح دهیم.



جزوه " درباره انقلاب " در واقع نوشته ای برای انتشار نبود. بلکه جمع بندی از نظریاتی بود که در میان ما موجود بوده و لازم آمده بود که تدوین شود. این نوشته بیشتر جنبه طرح داشته و برای بحث و اظهار نظر رفقای بسیار نزدیک و کادرها تهیه شده بود. همانطور که رفقا پی برده اند نوشته مزبور از دو دسته مطالب تشکیل شده است: مطالبی که مسائل کلی مربوط به نظریات ما درباره انقلاب ایران فرمول وار طرح و سپس با توضیحات و تحلیلی مختصر در مورد مبارزه مسلحانه و وظائف مارکسیستها اظهار نظر کرده است و مطالبی درباره کشور های سوسیالیستی و شیوه تولید ماقبل سرمایه داری در ایران که بیشتر جنبه موضع گیری گروه را داشته و میبایست در آینده با بسط و تحلیل مفصل عرضه میشد. ضمنا هر دو دسته مطالب توسط رفقای مسئول در جلسات کادرها طرح و توضیحات مفصل داده میشد و این خود جلو میگرفت از اینکه برای کادرهای ما سوء تفاهمی نظیر آنچه که برای شما رفقا پیش آمده، پیش آید. یک نکته دیگر مقدمه قابل ذکر است که این نوشته در حدود چهار سال قبل تهیه و حدود سه سال پیش کسی خلاصه و بطور مختصر در میان رفقا پخش شده است. بنابراین چه فونکسیون و چه زمان نوشته، آن نیست که رفقا گمان داشته اند و ما در همین برخورد به نوشته رفقا این نکات را توضیح خواهیم داد. ضمنا این نوشته میبایست به بسیاری نکات مطروحه در خارج کشور نیز اشاره کند و نظریات ما را در مقابل نظریات مخالف قرار دهد که آنها نیز توضیح خواهیم داد.



در ابتدا به نکاتی که بگمان ما بر اساس سوء تفاهمات است برخورد میکنیم و سپس بمسائل مورد اختلاف میردازیم:

رفقا در ابتدای مقاله خود با آوردن نقل قولهایی از نوشته ما چنین برداشت کرده اند که گویا ما مبارزه مسلحانه را فقط مبارزه مرحله فعلی میدانیم و حتی بالاتر از آن سرنگونی رژیم را بجز از طریق اعمال قهر مسلحانه نیز ممکن دانسته ایم. در این زمینه مینویسند:

"... اما این مسئله که قبل از سقوط حکومت، شکل اصلی مبارزه تغییر کند و شرایطی ایجاد شود که مبارزه مسلحانه شکل اصلی مبارزه نباشد خیلی بعید بنظر میرسد و گفتن اینکه مبارزه مسلحانه یک مرحله موقتی از مبارزه است بجز خوش خیالی که عواقب وخیمی میتواند داشته باشد چیز دیگری نیست..." (تکیه از ماست).

این سوء تفاهم برای رفقا از کجا ناشی شده است؟ رفقا از نوشته ما برای اثبات این ادعا دو نقل قول از نوشته ما میآورند که:

"هر سازمانی که قصد توسعه خود و بسیج خلق و کار برای ایجاد حزب کمونیست را دارد، شرکتش در این رودرروئی در مرحله مشخص بیجان شده، اجتناب ناپذیر است."

"تصدیق عملیات مسلحانه بعنوان عمل انقلابی لازم مرحله‌ای هرگز بعنوان نفی کار سیاسی در طبقه کارگر و توده نیست"

هر دو این نقل قولها بدقت اثبات عکس برداشت رفاقت است. در هر دو این نقل قولها نکته اصلی عملیات مسلحانه است که در نقل قول اول بصورت شرکت در رودرروئی در مرحله مشخص تدارکاتی و در نقل قول دوم عملیات مسلحانه بعنوان یک ضرورت در مرحله تدارک آمده است. رفقا میدانند که تصدیق جریان برای شرایط مشخص نفی آن جریان برای آینده را معنی نمیدهد. اگر ما میگوئیم هر سازمانی ضرورتا به رودرروئی مسلحانه با رژیم خواهد پرداخت و عملیات مسلحانه برای مرحله تدارک ضروری هستند بهیچوجه باین معنا نیست که مبارزه مسلحانه فقط لازم این مرحله است و در آینده لازم نخواهد بود. ما چنین موضعی نداریم و برای پیروزی مبارزه مسلحانه را لازم و حتی میدانیم. ثانيا هر عمل مسلحانه را مساوی مقوله عام مبارزه مسلحانه نمیدانیم و بین عملیات مسلحانه بعنوان وجه تاکتیکی و مبارزه مسلحانه استراتژیک که در زمان توده‌های شکن مبارزه بوقوع میبویند تفاوتی قائل هستیم که در محتوی متفاوت (نه مخالف) و دو هدف مختلف را تعقیب میکنند. وقتیکه میگوئیم عملیات مسلحانه در این مرحله ضرورت دارد باین معنی نیست که مبارزه مسلحانه و اعمال قهر مسلحانه بعنوان تنها راه رهایی زحمتکشان ایران از نظر ما رد شده است. آیا رفقا میان تاکتیکیهای مسلحانه و استراتژی مبارزه مسلحانه فرقی قائل نیستند؟ هر دو آنها را هم کیفیت و یکسان می بینند؟ چه میشود اگر خود رفقا یا سازمان انقلابی دیگری بجای انجام عملیات مسلحانه (در شهر) در آینده ب فکر تدارک قیام مسلحانه شهری یا روستایی بیفتند، انبار اسلحه تاسیس کنند، بکادرهای خود تعلیم نظامی بدهند ولی دست بعملیات نزنند؟ آیا میتوان گفت که اینان معتقد به مبارزه مسلحانه نیستند و یا میخواهند و گمان دارند با کار سیاسی صرف میشود رژیم را سرنگون کرد؟ بی شک نه. فقط میتوان گفت که این رفقا با همه اعتقاد به مبارزه مسلحانه از نظر تاکتیکی اشتباه میکنند. یک مثال دیگر میزنیم. اگر ما بنویسیم کسه وظیفه کمونیستها در این مرحله نفوذ و کار در میان کارگران است بدین معناست که بعد ها دیگر نباید در میان کارگران کار کرد؟ رفقا میبینند که برداشت شان از مطلب نادرس است مضافا اینکه ابرازات ما در ارتباط خاصی گفته شده است و رفقا خارج از ارتباط در جماعات دقیق شده اند و در نتیجه استنتاج نادرست کرده اند. مثلا ما نوشته ایم که:

"تصدیق عملیات مسلحانه بعنوان عمل انقلابی لازم مرحله‌ای هرگز بعنوان

نفی کار سیاسی در طبقه کارگر و توده نیست"

یعنی ذکر عملیات مسلحانه در ارتباط با لزوم کار سیاسی آمده است، طرفداران مبارزه مسلحانه در این مرحله نمیگویند که نباید کار سیاسی در طبقه کارگر و توده کرد. عملیات مسلحانه که عمل انقلابی لازم مرحله‌ای است نفی کار سیاسی در توده و طبقه کارگر نیست و ادامه داده‌ایم که:

"در تأخیر، تسریع و تعمیق آنست."

تازه این توضیحات همه در بخش مربوط به مرحله تدارک و وظیفه عملیات مسلحانه در مرحله تدارک آمده است و رفقا باین مطلب توجه نکرده‌اند. حال ممکن است خارج از این سوء تفاهم که گویا مبارزه مسلحانه یا اعمال قهر مسلحانه را علیه ارتجاع حاکم و برای سرنگونی آن ضروری نمی‌بینیم و فقط مرحله‌ای میدانیم (که امیدواریم با توضیحات ما روشن شده باشد) با رفقا اختلاف نظر اساسی داشته باشیم و آن اینکه عملیات مسلحانه امروز همان مبارزه مسلحانه‌ای است که به تنهایی در ادامه پیگیری خود به تجهیز پرولتاریا و سرنگونی رژیم و انقلاب اجتماعی میانجامد. اگر چنین است

که دیگر سوء تفاهم نیست، بلکه اختلاف موضع است و رفقا میبایست باین نکته اشاره میکردند و نه اینکه گویا ما معتقدیم که "مبارزه مسلحانه یک مرحله موقتی از مبارزه است". لیکن چون چنین گفته‌اند ما آنرا بعنوان سوء تفاهم گرفتیم و توضیح دادیم.

نکته دیگر از این دسته مطالب مربوط به برداشت نادرست رفقا از نوشته ما و سوء تفاهمات احتمالی عبارت است از اینکه رفقا در صفحه ۵۰ مینویسند که سازمان اصلی مبارزه جنبشهای خود بخودی نیستند و از درون این جنبشها نیز این سازمان صرفاً پدید نمیآید و سپس بمانند هشدار میدهند که سازمان پیشرو در کنار جنبشهای خود بخودی پدید میآید. ما هرگز ادعائی را که رفقا بمانند نسبت میدهند نکرده‌ایم و معتقد هم نیستیم که جنبش خود بخودی سازمان اصلی مبارزه است و لا اقل آنقدر فهم ابتدائی داریم که بدانیم جنبش خود بخودی اصلاً سازمان نیست چه اصلی و چه بدلی، و تنها نکته‌ایکه بعنوان اساس این سوء تفاهم یاقتیم نکته ایست که رفقا در صفحه ۶۷ نوشته خود ذکر کرده‌اند و آن اینکه معنای بخشی از نوشته ما که میگوید گروهها و سازمانهای انقلابی باید فقدان جنبش خود بخودی کارگران و کوشش در راه رفع این نقصان را در دستور کار خود قرار دهند چنین برمیآید که ما معتقدیم باید جنبش خود بخودی بوجود آورد. اولاً در نکته ایکه رفقا از نوشته ما آورده‌اند چنین آمده است:

"با فقدان جنبش کارگری وسیع خود بخودی در ایران، عناصر آگاه انقلابی باید مشخص کردن و تحلیل دقیق از این فقدان را در دستور کار فوری خود قرار دهند"

این بچه معناست؟ باین معنا که فقدان جنبش وسیع خود بخودی علتهای اجتماعی دارد. این علل در صف بندیهای اجتماعی و اوضاع اقتصادی - سیاسی قابل جستجو است و بدون تحلیل از علل اجتماعی فقدان جنبشهای وسیع (بالاخص کارگری) بدون مشخص کردن این اصل (که بر سر آن اختلاف است. مثلاً پاره‌ای طرفداران چین این فقدان را قبول ندارند و بهمین جهت معتقد بامکان کار وسیع در میان طبقه و نفی مبارزه مسلحانه هستند) پس از توضیح آن بسیاری نکات تاکتیکی و استراتژیکی مبارزه نیروهای انقلابی روشن خواهد بود. یکی از اساسی ترین ستونهای تحلیل تاکتیکی و استراتژی مبارزه بر مشخص ساختن علت یابی این فقدان قرار دارد. بخش بعدی جمله که نه تنها در ارتباط با جمله قبل بلکه با کل بخش مربوط به کارگران است میگوید:

"و در تشکیلات و پیراتیک انقلابی در رفع نقصان ها کوشش کرده و آمادگی کار سیاسی - انقلابی در توده های کارگران را از پیش در خود فراهم

و این بدین معناست که نبود جنبش وسیع خودبخودی و علت یابی اجتماعی آن وظیفه نوری کمون نیست. مضافاً اینکه اینان وظیفه دارند در شرائط فقدان جنبشهای خودبخودی (چه اگر وجود داشت بسیاری کارها آسانتر بود و وظیفه کمونیستها شرکت در این جنبشها و سیاسی کردن و هدایت سیاسی - انقلابی آنها بود) در تشکیلات و توسط پراتیک انقلابی نقصانهای خود را برطرف کرده و آمادگی کار سیاسی - انقلابی در توده های کارگری را که در جنبشهای خودبخودی هنوز شرکت ندارند از پیش فراهم آورند. بعبارت دیگر کمونیستها در زمان فقدان جنبشهای خودبخودی نباید دست بروی دست بگذارند بلکه با مشکل کردن خود و پراتیک انقلابی آمادگی خود را برای کار در توده طبقه بوجود آورند. حال اگر جمله مبهم است به هیچوجه اما این معنا را نمیدهد که ما معتقد به برآورد انداختن مصنوعی جنبش خود بخودی و یا فقط رفع نقصانهای جنبشهای خودبخودی بعنوان تنها وظیفه کمونیستها هستیم. این نسبیست و تفاهمی بیش نیست.

به نکته بعدی میپردازیم: ما در نوشته خود ذکر کرده ایم که:

"خارج از کشور پس از گذار از مرحله تشکیل سلولهای ایران، نقش

کمکی را بعهده خواهد گرفت."

منظور ما گروه خارج کشوری بود و در زمان تهیه این نوشته هنوز با رفاقت ارتباط دقیق و ارگانیک نداشتیم و برای ملحق شدن به جنبش انقلابی داخل برنامه ریزی میکردیم. بهیچوجه منظور کل مبارزه انقلابی نبوده است.

نکته بعد در مورد آکسیونهای مسلحانه است. رفاقت در صفحات ۳۲ و ۳۳ به نقل قولی از نوشته ما ایراد گرفته اند که ما با ابراز اینکه:

"با آکسیونهای مسلحانه، که هسته سیستم حاکم (نظم حاکمیت مسلح و قدرت

کامل) را مورد حمله (نه انهدام) قرار میدهد و به تبلیغ مسلحانه میپردازد"

در واقع تاثیر انهدامی عملیات مسلحانه را نفی کرده ایم. رفاقت مینویسند:

"... بنابراین عملیات ما فقط نسبت به قدرت کامل دشمن "حمله نه انهدام"

است اما نسبت به جزئی از قدرت و سیستم دشمن نقش منهدم کننده هم دارد."

و با این ترتیب اساساً نظر ما را اشتباه فهمیده اند. اولاً ما در ابراز خود از قدرت کامل صحبت

میکنیم و نه از یک جزء. ثانیاً منظور ما از انهدام، انهدام نظم و حاکمیت مسلح است، یعنی

جزء بجزء نظم نظامی حاکم را نابود کردن مانند جنگ و ارتش، مانند حملات ارتش توده ای در

مرحله انقلاب و... انهدام، انهدام پایگاههای سیاسی - نظامی است که رژیم را مستقیماً

تضعیف کند و منظور نیروی انهدامی بمب یا... نیست. وقتیکه رفاقت مینویسند عملیات مسلحانه

در این مرحله نسبت به جزئی از قدرت و سیستم دشمن نقش منهدم کننده هم دارد، یعنی اینکه

مثلاً بمب گذاری در یک ساختمان سازمان امنیت، ساختمان را منهدم میکند. در اینجا قدرت

انهدام بمب و اسلحه مورد نظر رفاقت و مورد نظر ما انهدام یک بخش از قدرت است که آکسیون

های مسلحانه در این مرحله چنین هدفی را تعقیب نمیکند، نه در جزء و نه در کل. ما باین

نکته در زمینه اختلاف نظرها اشاره خواهیم کرد.

نکات دیگری نیز در نوشته رفاقت وجود دارد که پایه اساسی آن سوء تفاهماتی است که ما بخاطر جلوگیری از اطیاله کلام از ذکر همه آنها خودداری میکنیم و به بخش بعدی یعنی موارد اختلاف

- الف - نکات اختلاف نظر اساسی در زمینه انقلاب ایران :  
 ب - نکات اختلاف نظر در زمینه برداشت از آموزشهای مارکسیستی و ماتریالیسم تاریخی  
 ج - نکات اختلاف نظر در زمینه مبارزه مسلحانه و وظائف مرحله ای و نهائی آن

الف - نکات اختلاف نظر اساسی در زمینه انقلاب ایران : در صفحه ۲۶ نوشته رفا در ارتباط با کار در روستا آمده است :

" . . . وگرنه این مسئله از نظر مارکسیزم - لنینیزم اکنون دیگر حل شده است که در کشورهای مستعمره و وابسته ، يك انقلاب دموکراتیک بدون حمایت دهقانان ممکن نیست "

و در صفحه ۲۸ مینویسند :

" در مرحله ای از رشد جنبش باید ستاد اصلی مبارزه به روستا منتقل شود اما باید بیاد داشت که کار در شهر همواره اساسی است . "

این دو اظهار نظر رفا که گویا مسئله ای حل شده از نظر مارکسیسم - لنینیزم است در واقع چیزی نیست جز استنتاجاتی از اندیشه مائوتسه دون و انقلاب چین همراه با برداشتهای تجریبی از انقلاباتی نظیر انقلاب ویتنام ، و ما با آن توانقی نداریم .

در ابتدا باید بگوئیم که رفا بما خرده میگیرند که چرا ما در نوشته " درباره انقلاب " مسائل کلی در مورد حزب ، طبقه ، انقلاب ایران را آورده ایم و خود برخوردی باین مسائل اساسی مفرجه از جانب ما مثلاً " انقلاب ایران انقلاب سوسیالیستی است . " ، " حزب از درون مبارزات طبقه کارگر و از جزش خوری پیشرو با توده بوجود میآید و نه از جوش خوری پیشرو با پیشرو " و . . . . . نکرده اند و آنوقت بطور ضمنی انقلاب ایران را دموکراتیک و ستاد اصلی انقلاب را روستا ها دانسته و انگار که مسئله غیرقابل بحثی را مطرح نموده اند ، بایک چرخش قلم از آن میگذرند . در حالیکه این مسائل از مهمترین مسائل مورد بحث میان مارکسیستهای مختلف النظر ، کمونیستها و شبه کمونیستها وغیره است .

نکته اول مورد اختلاف اینستکه رفا طبق اصطلاحات چین ، ایران را تلویحا کشوری مستعمره و وابسته دانسته اند . رفا بهتر از ما میدانند که مستعمره ( کلنی ) بچه معناست . هر وابستگی مستعمره معنا نمیدهد و فقط يك شکل خاص از وابستگی مستعمره است . حال چرا ایران مستعمره است ، کدام قوانین ، سپاه و بوروکراتیسم بیگانه به رفق و فتق امور در ایران مشغول اند بر ما روشن نیست . اگر منظور رفا وابستگی اقتصادی - اجتماعی ایران ب سرمایه داری جهانی و مونوپولهاست که این پدیده پدیده های کلنیالیستی نیست ، مربوط به ابتدای رشد سرمایه داری جهانی و عصر کلنیالیسم نمیشد ، بلکه پدیده های مخصوص دوران پیری سرمایه داری ، دوران امپریالیسم است . در این دوران کلنی ها پس مانده دوران گذشته اند و همانطور که رفا شاهد هستند ، این پدیده از نظر تاریخی بگی در حال مضمحل شدن میباشد و مزبوط باین دوره از رشد ( پیری ) سرمایه داری نیست . در دوران شکوفائی سرمایه داری ، کلنیالیسم بر اساس منافع غارتگرانه ، مضاعف و جدید قدرتهای بزرگ سرمایه داری دیگر نه قابل استفاده برای بخش بزرگی از سرمایه داری بوده و نه امکان سیاسی آن وجود دارد .

این امر را حتی سرمایه داران دوران پیش و " مدرن " فهمیده اند . نوکلنیالیسم و هرمهای پیچیده تر و عمیق تری از وابستگی اشکال جدیدی بود که سرمایه داری بدان وسیله اعمال قدرت و زور کرده و میکند . بجز کشورهای عقب مانده سرمایه داری مانند پرتغال و اسپانیا ، مستعمرات دیگر کشورها به نو مستعمرات سرمایه داری جهانی بدل شد . حال چرا ایران که هرگز مستعمره<sup>۱</sup> کامل نبوده است ، امروز که مستعمرات جدید بوجود نمیآید ناگهان مستعمره شده است ، باید جوابش را رفقا بدهند . تازه این جمله<sup>۲</sup> رفقا چه دیالکتیکی در خود دارد که :

" که در کشورهای مستعمره و وابسته ، يك انقلاب دموکراتیک بدون حمایت دهقانان ممکن نیست . " ؟

مستعمره بودن با انقلاب دموکراتیک چه ربطی دارد ؟ مگر روسیه در سال ۱۹۰۵ مستعمره بود که انقلاب دموکراتیک را آغاز کرد ؟ مستعمره بودن انقلاب آزاد بیخش را لازم میسازد و در انقلاب آزاد بیخش در عصر کننیالیسم کلاسیک ، شرکت دهقانان و وحمتکشان و همه<sup>۳</sup> مردم ضروری است . حال ما مستعمره بودن را که باعث عقب ماندگی میشود و عقب ماندگی ، یعنی وجود توده های وسیع را کنار انقلاب دموکراتیک میگذاریم و از آن چنین فرمولی میسازیم و معتقدیم که این دیگر از مسائل حل شده<sup>۴</sup> مارکسیزم - لنینیسم است . نه مارکس و نه لنین چنین ادعائی راجع بکشوری مانند ایران یا هنر کشور دیگر نکرده اند .

نکته<sup>۵</sup> دیگر اینکه انقلاب دموکراتیک یعنی چه ؟ اگر بمعنای لنینی آنست ، یعنی انقلاب بورژوائی ( دوتاکتیک . . . ) . اگر بمعنای مائوتسستی آنست که دموکراتیک نوین نام دارد و ما در جزوه<sup>۶</sup> مربوط به اندیشه<sup>۷</sup> مائوتسه<sup>۸</sup> درون رابطه<sup>۹</sup> این تز با مارکسیسم - لنینیسم را روشن ساختیم و لازم است که رفقا اشتباهات ما را تذکر بدهند و وارد بحث شویم . حال اگر بمعنای مائوتسستی آن بکار رفته است که نامش دموکراتیک نوین است و با انقلاب دموکراتیک بقول مائو تفاوت اساسی دارد . شاید منظور رفقا این باشد که در کشورهای نیمه مستعمره يك انقلاب دموکراتیک نوین بدون حمایت دهقانان ممکن نیست . که ما درباره<sup>۱۰</sup> این حکم در جای خود صحبتی نداریم .

بحث ما با رفقا اینست که ایران نیمه مستعمره نیست و انقلابش هم دموکراتیک نوین نمیباشد . برای اثبات این مسئله از اظهار نظریات قبلی رفقا کمک میگیریم . س.ج.ف.خ. معتقد است که ایران کشوریست سرمایه داری<sup>۱۱</sup> . از طرف دیگر رفقا میدانند که کننیالیسم یا نوکلنیالیسم مناسبات تولیدی نیست ، بلکه فرمی از حاکمیت سیاسی و اعمال قدرت خارجی است . بر اثر شرایط دورانی ابتدای سرمایه داری ، کشورهای مستعمره شدند که عموماً دارای مناسبات پیش از سرمایه داری و اکثراً فئودالی بودند . البته این قانون عمومی نیست . مثلاً زمان حمله<sup>۱۲</sup> کنیا - لیسیم اسپانیا به آمریکا ، جوامع سرخپوست در مناسبات فئودالی زیست نص کردند ، بلکه در مناسباتی عقب مانده تر از فئودالی بسر میبردند . پس کننیالیسم بنوعی اعمال قدرت اطلاق میشود و کننی ( مستعمره ) جامعه ای با مناسبات تولیدی عقب مانده است که زیر یوغ روابط سیاسی خاصی قرار گرفته است . هیچ کشوری با مناسبات سرمایه داری در تاریخ مستعمره نشده است و هر تسلط بیگانه هم بمعنای کننیالیسم نیست . مثلاً به تسلط آلمان هیتلری بر فرانسه نمیتوان کننیالیسم اطلاق کرد . چون لغات و اصطلاحات علمی و سیاسی معانی خاصی دارند که در ارتباط با شرایط و دوران مشخصی مطرح میشوند ، از اینرو مستعمره و کننیالیسم نیز باید دقیقاً

۱ - رفقا میدانند که مائوتسه<sup>۸</sup> درون انقلاب دموکراتیک نوین را نه برای کشورهای سرمایه داری بلکه مشخصاً برای کشورهای فئودالی خاص یعنی " نیمه مستعمره - نیمه فئودال " پیشنهاد میکند .

بمعنای صحیح و در ارتباط با واقعیتی که بیان مشخص آن مستعمره است مطرح شوند . حال اگر جامعه ایران بقول خود رفقا جامعه ای با مناسبات سرمایه داری است ، پس این مناسبات خصمیت انقلاب ایران را تعیین میکند و نه فرم حاکمیت یک قدرت بیگانه . با اینکه چگونگی حاکمیت یک قدرت بیگانه نیز در شعارها و استراتژی انقلاب بی تاثیر نیست ، لیکن مناسبات حاکم همیشه تعیین کننده است .

در مناسبات سرمایه داری یا انقلاب بخاطر کامل کردن یک پروسه صورت میگیرد مانند انقلاب دموکراتیک ۱۹۰۵ در روسیه برای تکمیل مناسبات سرمایه داری و زمینه سازی برای انقلاب اجتماعی سوسیالیستی و یا بعنوان یک انقلاب اجتماعی کامل مناسبات جدیدی را حاکم میکند مانند انقلاب ۱۹۱۷ . ما از انقلاب اجتماعی دوران این دومی را می فهمیم و از اینرو براساس مناسبات موجود معتقد بانقلاب سوسیالیستی هستیم . حال اگر انقلاب سوسیالیستی ایران ویژگیهایی جز فرانسه یا پرتغال دارد در خصمیت انقلاب و هدف نهایی و اساسی آن تغییری نمیدهد . اگر ایران کشوری " مستعمره " و سرمایه داری بود باز خصمیت انقلاب اجتماعی آن سوسیالیستی بود و این انقلاب صرفنظر از وظائف سوسیالیستی و وظایف " آزاد بیخش " را نیز میبایست انجام دهد . و وظائف دسته دوم در شمارها ، تاکتیکها و استراتژی انقلابیون منعکس میگشت . نقش لایه های دهقانی نیز نسبت بدرجه تکامل نیروهای مولد تعیین میشود . یعنی در کشوری بامنا- سبات سرمایه داری عقب افتاده آ که هنوز تجزیه طبقاتی کامل در روستا صورت نگرفته است و پسمانده های مناسبات پیش از سرمایه داری در روستا وجود دارد ، لایه های وسیعی از دهقانان و زحمتکشان روستا نیروی انقلابی اند . لیکن در این مورد نیز نباید به اصطلاح کلی دهقانان قناعت کرد . چه با تکامل سرمایه داری ( چه وابسته و چه مستقل ) تجزیه طبقاتی در روستا سریعتر و عمیق تر شده و نتیجه نهایی خود را بیار خواهد آورد . آنوقت دهقانان خرده بورژوازی صاحب زمین و مرفه و دهقانان بی زمین نه تنها باید از یکدیگر تفکیک شوند بلکه مواضع طبقاتی مختلفی و متضادی خواهند داشت و نمیشود بعنوان دهقانان از آن نامبرد . ثالثا اینکه بدون حمایت دهقانان انقلاب بشمر نمیرسد نباید موجب شود که ما خصمیت انقلاب و یا مناسبات تولیدی حاکم را از آن استنتاج کنیم . از اینرو مسئله ایکه گویا از نظر مارکس-کسیسم — لنینیسم اکثرن دیگر حل شده است در همه بخشهای خود نادرست از آب درمیآید . حال به نکتہ دوم اختلاف نظر درباره انقلاب ایران یعنی انتقال ستاد اصلی مبارزه بسروستا میرسیم . اینکه در پروسه انقلاب هیئت یا کمیته مرکزی در شهر یا روستا مخفی باشند مسئله قابل پیش بینی نیست و اساسا در بحث ما مهم هم نمیشد . اما اینکه ستاد اصلی مبارزه در کجا باشد از دیدی خاص ناشی میشود . رفقا اشتباهی تشویریک را چنان تجدید تولید کرده و بسط میدهند که خصمیت و چگونگی جامعه و انقلاب تغییر مییابد . ما از رفقا سوال میکنیم چرا باید ستاد اصلی مبارزه در روستا باشد ؟ (۳) لابد باین خاطر که خوش نشین ها و دهقانان

- ۱- ما در اینمورد در نوشته دیگری " درباره انقلاب " توضیح داده ایم .
- ۲- پس از انقلاب نیز در انتشار دهقانی بالقوه هسته های سرمایه داری وجود دارد . در این مورد نگاه شود به لنین : " بیماری چپروی . . . "
- ۳- ذکر این تفاوتها بدین معنا نیست که مبارزه مسلحانه پایگاههایی خارج از شهر نمیتواند داشته باشد . لیکن همه اینموارد جزو مسائل تاکتیکی انقلاب است که در اینجا مورد بحثمان نیست .



خیلی کم زمین بزرگترین بازوی انقلابند. ولی شما رفاقا توجه ندارید که نیروی کمی بیشتر و بازوی انقلاب ربطی به ستاد رهبری کننده انقلاب ندارد و ستاد جایی است که تصمیم نهایی گرفته میشود، جنگ از آنجا رهبری میشود. خود شما نیز مینویسید:

"اما باید بیاد داشت که کار در شهر همواره اساسی است زیرا کار در شهر شرکت وسیع پرولتاریا و روشنفکران انقلابی را در مبارزه و سرانجام هژمونی پرولتاریا را بر انقلاب تأمین مینماید."

پس باز این سوال مطرح میشود چرا ستاد در روستا؟ در اینجا رفاقا با استفاده از اصطلاحاتی که مختص ادبیات طرفداران چین است به توضیح مسئله پرداخته و در نتیجه ابهامات مختلفی بوجود آورده اند. مثلاً مینویسند کار در شهر همواره اساسی است ولی در مرحله ای از رشد جنبش باید ستاد اصلی مبارزه به روستا منتقل شود. و با این ترتیب منظور از اصلی و اساسی ناروشن باقی میماند. برداشت ما اینست که رفاقا از انتقال ستاد اصلی مبارزه امری تاکتیکی را در نظر داشته یا تصورشان از جنگ انقلابی در ایران بیشتر جنگ توده‌ای طولانی در روستا است. با توجه باینکه موقعیت اجتماعی - سیاسی ایران مانند چین سالهای ۳۰ و ۴۰ نیست و اوضاع جهانی نیز تغییر کلی یافته است و موقعیت جغرافیایی و منطقه ای ایران با چین و ویتنام متفاوت است و رژیم نیز از نظر امور نظامی و تکنیکی جنگ با چین و ویتنام متفاوت است. در ویتنام و چین در ویتنام تفاوت عظیمی دارد، نمیتوان چنین تصوراتی را در ایران بواقعیّت در آورد. آنچه را که ما میتوانیم پیش بینی کنیم مبارزه انقلابی و مسلحانه در یک پروسه طولانی به پیروزی میرسد. چه طول این پروسه و چه چگونگی آن بطور دقیق قابل پیش بینی نیست. بستای ری نکات را میتوان پس از گذار از مرحله تدارک و تشکیل سازمان پرولتری سرتاسری با شرکت توده های کارگر و زحمتکشان تعیین نمود و برخی دیگر (مانند حد طولانی بودن مبارزه) حتی در آن زمان نیز قابل پیش بینی نیست. لیکن رفاقا از هم اکنون نسخه‌ها را برای انقلاب دموکراتیک آماده داشته و مترصدند که "در یک مرحله از رشد جنبش" ستاد اصلی مبارزه "را به روستا منتقل کنند. نه ویتنام و نه چین کشورهایی با مناسبات سرمایه داری نبوده اند، در هیچ یک از آنها فرمهای ارضی امپریالیستی مانند ایران صورت نگرفته بود. در هیچیک از آن دو کشور مورد مثال ما آهنگ رشد صنعتی و همپای آن آهنگ رشد پرولتاریا و بسط سرمایه داری حتی ششاهت اندکی به امروز ایران نداشته است. حال براساس کدام تحلیل تئوریک از جامعه رفاقا حکم انقلاب دموکراتیک، کشور مستعمره و ستاد در روستا را میدهند بر ما نامعلوم است. بخصوص رفاقایی مانند س.چ.ف.خ. که سهام تئوریک و انقلابی خود را بارها و بارها بشبوت رسانده و با آثاری پرارزش هر نوع کپی برداری را محکوم کرده اند.

بنابراین آنچه که ما در جزوه "درباره انقلاب" گفتیم براساس مناسبات موجود و آهنگ رشد سریع این مناسبات انقلاب ایران را خصلتاً انقلاب سوسیالیستی میدانیم و ستاد اصلی مبارزه را نیز همیشه و در همه شرایط در جایی که شرکت وسیع پرولتاریا و روشنفکران انقلابی کمونیست در مبارزه سرانجام هژمونی پرولتاریا را بر انقلاب تأمین مینماید دانسته و مرحله دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی را نه یک انقلاب اجتماعی بلکه مرحله‌ای از انقلابی اجتماعی میدانیم که ناتمام است و در پروسه و پیروزی انقلاب سوسیالیستی بانجام میرسد. بنابراین رفاقا متوجه اند که برخلاف ابرازشان در صفحات ۶۲ و ۶۳ که:

"گفته‌های یاد شده رفاقا (منظور گفته‌های ما) درباره جامعه سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی، بدیهیاتی است که ذکر

آن هم نویسنده و هم خواننده را از پرداختن بمسائل اصلی باز میدارد.

چگونه در نوشته رفقا نادرستی خود را آشکار میسازد. چه بر سر همین ابرازات کلی یعنی بر سر مسائل عام مارکسیسم - لنینیسم و تئوریهای انقلاب ناگهان اختلاف نظرها هویدا میشود. رفقا جامعه ایران را مستعمره و انقلاب ایران را دموکراتیک نامیده اند ( البته در این نوشته، چه برداشت ما از نوشته رفقا پیویان و احمد زاده کاملا چیز دیگری است ) در حالیکه ما جامعه را سرمایه داری و انقلاب ایران را سوسیالیستی دانسته ایم. در اینجا لازم است که بسؤال دیگر رفقا در این رابطه جواب دهیم و این مبحث را خاتمه بخشیم. رفقا در جواب ما که نوشته ایم مناسبات تولیدی حاکم در ایران سرمایه داری است مینویسند:

" بسیار خوب، میدانیم که روابط تولیدی مثلا در فرانسه هم سرمایه داری است آیا انقلاب ما مانند فرانسه خواهد بود؟ "

سپس خود جواب میدهند:

" سلما نه. هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست "

آری رفقا هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست. در جائیکه مسئله بز سر برداشت دقیق تئوریک و علمی از ماتریالیسم تاریخی است، آنجائیکه دیگر مسائل سیاسی و عام گوتی دخالتی ندارند و معیار ماکسیسم، معیار کمونیسم علمی، تنها محک تفاوت است، رفقا مینویسند:

" آیا انقلاب ما مانند فرانسه خواهد بود؟ "

این بچه معناست. اگر مانند در اصطلاح روزمره یعنی " شبیه " گرفته شود جواب ایمن سوال منفی است و از آن بالاتر هیچ انقلابی کاملا مانند یا شبیه انقلاب دیگری نخواهد بود هیچ انسانی مانند انسان دیگر و... اما اگر منظور رفقا عمیق تر از شباهتهای صرف و در واقع معنی درست " مانند " یعنی " چون آن " باشد و در اینجا و در بحث انقلاب منظور خصلت انقلاب ایرانست میگوئیم آری، خصلت انقلاب ایران همانند خصلت انقلاب فرانسه است. انقلاب ایران مانند انقلاب فرانسه است. در اینجا منظور بطور مشخص مضمون انقلاب و قدرتی است که حاکم میشود. در ایران نیز مانند فرانسه انقلاب، انقلاب سوسیالیستی است و قدرتی که حاکم میشود، دیکتاتوری پرولتاریائی است. در ایران نیز مانند فرانسه حرکت عمومی انقلابی آغاز ساختمان سوسیالیسم و حذف هر نوع مالکیت را در دستور خود قرار میدهد. بعبارت دیگر اصول اساسی هر دو انقلاب یکسانند. در اصول اساسی و نه در شکل، نه در چگونگی جنگ بلکه در مضمون جنگ. بعبارت دیگر انقلاب فرانسه و ایران هر دو ماهیتا سوسیالیستی و نه دموکراتیک نوین، برای حاکمیت پرولتاریا و نه حاکمیت خلق با شرکت پرولتاریا ملی، خرده پرولتاریا و... میباشد. ما از انقلاب اجتماعی ایران سخن میگوئیم و نه از این مرحله یا آن مرحله از انقلاب. سواى اصول یکسان، اختلافات غیر اساسی میان انقلاب ایران و فرانسه موجود است. همانطور که میان انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و آلمان آن زمان موجود بود. مسئله دهقانان بی چیز بعنوان يك نیروی وسیع اجتماعی در ایران برخلاف فرانسه مطرح است. حکومت سیاسی دیکتاتور فاشیستی ایران و وابستگی سیاسی - نظامی آن بمسرمایه داری جهانی فاکتور دیگر تفاوتهاى میان این دو جامعه است. بطور کلی درجه رشد نیروهای مولد در ایران و فرانسه و همچنین اوضاع سیاسی و اجتماعی مختلف وظایف متفاوتی را در انقلابات سوسیالیستی ایران

(- توده وسیع پرولتاریا و روشنفکران در شهر استقرار یافته اند.)

و فرانسه در دستور کار انقلابیون کمونیست قرار می‌دهد. ولی هیچکدام این اختلافات باعث نمیشود که یکی از این دو انقلاب ماهیتا سوسیالیستی و دیگری دموکراتیک، در یکی حامل اصلی انقلاب پرولتاریا و در دیگری دهقانان، در یکی دیکتاتوری پرولتاریا و در دیگری دیکتاتوری انتقادی خلق باشد. از این نکات باریکتر زو باین نتیجه می‌رسیم که بر خلاف نظر رفقا اظهار نظر کلی در باره نظام سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی نه تنها اضافی و بی‌مفید نیست، بلکه بسیار لازم و ضروری است. چه این حکم کلی در دو نظریه مهم از یکدیگر جدا میشوند: نظریه ای که برخوردی سطحی به ماتریالیسم تاریخی داشته، شرائط و نکات اقتصادی متفاوت را تعیین کننده برای استنتاجات طبقاتی میدانند و نظریه ای که مناسبات تولیدی و توتالیتیه حاکم را تعیین کننده آرایش طبقاتی و آرایش طبقاتی اساسی جامعه را تعیین کننده خصلت انقلاب میدانند. ما خوشحال میشویم اگر با رفقا به بحث مفصل و همه جانبه در این زمینه بنشینیم و نشان دهیم که این "ابراز کلی" تا چه حد تعیین کننده است.

### ب - اختلاف نظر اساسی در زمینه برداشت از

#### آموزشهای مارکسیستی و ماتریالیسم تاریخی:

ما در بالا بیکی از نکات مورد اختلاف با رفقا در زمینه برداشت صحیح از ماتریالیسم تاریخی اشاره مختصری کردیم. بسیاری نکات دیگر این مورد در نوشته های دیگر ما از جمله در مقدمه بر ترجمه "شیوه های تولید قبل از سرمایه داری" مارکس آمده است که تکرار آنرا غیر ضروری میدانیم و در این بخش تنها بطور خلاصه بچندین مورد اشاره میکنیم. رفقا از صفحه ۴ نوشته خود اظهار نظریاتی راجع به شیوه تولید آسیائی بیان داشته اند. اگر این اظهار نظریات تحت عنوان مارکسیسم صورت نمیگرفت میبایست بطور اخص بآن برخورد شود (ما در نوشته ای در مورد تاریخ ایران باین نکات برخورد کرده ایم که پس از تصحیح و تکمیل ضروری این نوشته و بحث کامل آنرا در اختیار رفقا میگذاریم) لیکن رفقا نکات اساسی تری بیان می دارند. یعنی اختلاف نظر بر سر این نیست که در این مورد یا آن مورد شیوه های مختلف تولید چگونه بوده اند و آنها را چه باید نامید. اختلاف بر سر اینست که گویا نظریات ما با مارکسیسم تشابهی ندارد و ما تحت تاثیر دانشمندان مارکسیست نمای بورژوازی و ویتفگل کمونیست سابق بین الملل سوم و مترتد بعدی "هستیم. رفقا مینویسند:

"این اصطلاحی است (منظور وجه تولید آسیائی) که خود مارکس

نخست آنرا بکار برده و در آن دچار تسامح شده. همین را دانشمندان

مارکسیست نمای بورژوازی گرفته اند و بزرگش کرده اند و سرانجام باین

نتیجه رسیده اند که شرق راه تکامل کامل مجزائی دارد و این ناشی

از موقعیت آب در شرق است. روشن است که این انحراف خنده آور

جغرافیا گرائی نمیتواند هیچ وجه تشابهی با مارکسیسم داشته باشد...

در ابتدا بگوئیم آنچه را که مارکس بدفعات و در نوشته های مختلف مطرح کرده است به هیچ وجه تسامح نبوده، بلکه اظهار نظر تئوریک و بحثی در مقولات ماتریالیسم تاریخی است. حال اگر هم تسامح است رفتن این تسامح را نشان دهند و آنرا منسوب به مارکسیست نماهای بورژوا نکنند.

چند انگلس و بسیاری مارکسیستها نیز چنین گفته اند . ثانيا طرفداران نظریه شیوه تولید آسیائی با ویتنگنها و تزه‌های آنان هیچ قرابتی ندارند . چرا رفقا از انگلس ، وارگا و دیگران مثال مر- بوط به شیوه تولید آسیائی را نمی‌آورند و به ویتنگل مرتد چسبیده اند ؟ ثالثا اینکه مسئله آب و آبیاری و خدمات در خدمت فعالیت‌های تولیدی یکی از اساس تکامل اجتماعی خاص بسیاری از جوامع شرق است ، انحراف خنده آور جغرافیایگرائی نیست و با مثال بی رابطه و بس- پیش‌پا افتاده رفقا در مورد برف نیویورک هم هیچ ارتباطی ندارد و این انحراف خنده آور جغرافیایگرائی را هیچکس دیگر جز مارکس برای اولین بار نکرده است ۱ . و او مستقیما از " شرایط آب و هوائی و منطقه ای " سخن میگوید یعنی بنظر رفقا جغرافیایگرائی . رابعا مارکس و انگلس که چنین گفته اند و این نکات اساسی ترین نکات تحلیل ماتریالیستی آنان از تاریخ جوامع بود ، لنین ، روزالوگزامبورگ ، کارل لیبکنشت و دیگر کمونیستهای بزرگ جهان هم چیزی مخالف ای- سن امر نگفته اند . پس رفقا بر اساس چه تحلیلی این برداشت را به بورژوازی مارکسیست نما و در واقع نظر ما را باین جماعت منسوب میکنند ؟ حتما بر اساس تواریخی که در زمان استالین در شوروی نوشته شد ؟ تحلیل‌های مارکس و انگلس ادبیات اساسی مارکسیستی هستند یا دستورات افرادی نظیر استالین و تاریخ نویسان مواجب بگیری که بعدا هم در خدمت خروشچف ها قلم زدند . رفقا از مارکس مارکسیست تر شده اند . لاقلا بگویند که این انحراف تئوریک مارکس است و نگویند :

" وجه تشابهی با مارکسیسم ندارد . "

اما در مورد خود مطلب وجه تولید آسیائی ما رفقا را به دو نوشته مذکور مراجعه می‌دهیم . تنها ذکر چند نکته را در نحوه و فاکنهای استدلال رفقا کماکان لازم میبینیم و در آینده درباره این قسمت از نوشته رفقا بطور خاص تحلیل خود را ارائه خواهیم داد .

رفقا مینویسند :

" بنابراین حرف ، نظام اشتراکی نخستین در ایران تبدیل به " روش تولید آسیائی "

شده ولی در مثالا رم و یونان و غیره تبدیل به نظام برده داری . با این حساب

چگونه میتوان انتقاد داشت که در همین ایران ، درست مانند رم و یونان و همه

جوامع دیگر سرمایه داری به سوسیالیسم و بعد کمونیسم تبدیل شود . چرا در

این مورد قانون عام صادق است ولی در آن مورد صادق نیست ؟ "

درست باز هم به قول رفقا هزار نکته باریکتر زمو اینجاست . سرمایه داری پدیده خاصی است

که آحاد کامل رشد به سوسیالیسم را در خود دارد . مثلا در مورد فتودالیسم یا نیمه مستعمره

نیمه فتودال ( بقول رفقا ) این امر صادق نیست ، سرمایه داری در رشد خود میتواند و باید

به سوسیالیسم بدل شود و یا در جای خود درجا بزند و تغییرات کمی و فرمال مختلف بکند در

حالیکه بنا بنظر رفقا نیمه مستعمره - نیمه فتودال میتواند بدون گذار از سرمایه داری به سو-

سیالیسم برسد . چرا ؟ برای اینکه مناسباتی عقب مانده ( بقول شما نیمه - نیمه ) دو امکان

تاریخی در خود دارند ، امکان تاریخی رشد بسرمایه داری و رشد به سوسیالیسم . در حالیکه

سرمایه داری بدرجه ای از دگرگونی و رشد رسیده است که فقط يك امکان اساسی را پیش روی

۱ - حاکمیت انگلستان در لندن ، جمعه ۲۲ ژوئیه ۱۸۵۳ - مارکس ،

و آثار دیگر مارکس از همه بهتر : فورماسیونهای ما قبل سرمایه داری - ترجمه جبهه

ملی خاور میانه

تکامل خود دارد. مناسبات کمون اولیه امکان تکامل به نظام آسمایی - فئودالی و برده داری را نسبت به شرایط جغرافیایی و منطقه ای و شرایط اجتماعی و درجه تفصیلات داخلی آن جوامع (مثلا تفاوت اروپای میانه با اروپای شمالی - اروپای میانه و آسیای جنوب شرقی - اروپای شمالی و آمریکای چینی) امکانات مختلفی را در خود دارند. اینکه مارکس در جوامع کمون از شرایط اقلیمی و منطقه ای بعنوان يك اصل اساسی تکامل اجتماعی سخن میگوید و در سرمایه داری آلمان و فرانسه و انگلستان این عامل را در مرکز تحلیل خود قرار نمیدهد، از مسئله فوق ناشی میشود. هر قدر جوامع عقب مانده تر باشند بهمان اندازه تسلط شان بر طبیعت کمتر و تأثیر شرایط اقلیمی و منطقه ای بر آنها و جهت تکاملشان افزونتر است، بهمان اندازه امکانات رشد باین یا آنطرف متفاوت تر است. هر اندازه تکامل سامانی ابتدائی و نضج آن ساده تر باشد همانقدر امکانات ساختهای آینده متنوع تراند. از نقطه نظر همین تنوع در امکانات است که بسیاری از جوامع اولیه از برده داری گذر نکرده اند (انگلس) و چنین مناسباتی را نمیشناسند در حالیکه یونان و روم میشناسند. در درجه ای از رشد تحول آینده بسامان جدید عیانتر و مهین تر است و درست بهمین خاطر مارکس و انگلس گذار سرمایه داری را به سوسیالیسم حتمی و گذار جوامع اولیه به برده داری را غیرحتمی میدانند. این جریان را در مثالهای مختلف می توان یافت. همه میمونها به پرماتها و سپس به انسان تکامل نمیابند لیکن پرماتها به انسان امروزی تطوّر مییابند. در مرحله ای از تکامل پرماتها تبدیل آنها به انسان واضح و حتمی است، در حالیکه رده های مختلف میمونها و حتی آماده ترین این رده ها فقط امکانات این تطوّر را در کنار امکانات تطوّر دیگر در خود دارند. در مثال دیگر یعنی تکامل کاراکتر کودک بطور علمی اثبات شده است که در دو مرحله ۳ و ۷ سالگی آخرین فرم پذیری کاراکتری انجام میگیرد، یعنی در پیش از این سنین کودک میتواند کاراکترهای مختلفی داشته باشد، امکانات متفاوتی را در پیش رو دارد لیکن پس از گذار از این سنین و فرم پذیری خاص دیگر فقط يك امکان کاراکتری برای او باقی میماند. پس این نکته که تا مراحل امکانات متفاوت تطوّر در مقابل پدیده قرار دارد و پس از طی این مراحل میتواند فقط يك امکان باقی بماند در علم و در واقعیات طبیعی نکته اثبات شده و شناخته شده ایست و مثالهای فراوانی برای آن وجود دارد و در ماتریالیسم تاریخی مثال روشن آن جوامع ابتدائی و در مقایسه با جوامع سرمایه داری است. شك نیست که مثال تکامل پرماتها بر کمون مکانیکی قابل انطباق نیست چه در مینیمم تکامل در طبیعت و جوامع بخاطر دخالت فاکتور شعور اجتماعی انسان در جامعه، یکسان نمی باشد لیکن ما این مثالها را برای اثبات وجود این قانون عام ذکر کردیم. بنابراین رفاقتوجهاند که سوالشان دایره بر اینکه چگونه کمون اولیه در ایران به جامعه تولید آسیائی و مثلاً روم و یونان به برده داری تبدیل شده است تا چه اندازه از نظر ماتریالیسم تاریخی و قوانین تکامل روشن است. بخصوص و قتیکه رفاقت در قبول تئوریهای مائوتسه دون معتقدند که جوامعی خاص از برده داری به فئودالی سپس به نیمه فئودال - نیمه مستعمره و پس از آن به سوسیالیسم میرسند، در حالیکه جوامع دیگر (مثلاً ژاپن یا فرانسه) از فئودالی بسرمایه داری رسیده و باید به سوسیالیسم

۱ - البته در مثال نیمه فئودال - نیمه مستعمره ما برای بحث از اظهار نظر رفاقت استفاده کردیم، چه نبود اعتقاد نیمه - نیمه نداریم.

۲ - نگاه کنید به اثر حاکمیت انگلستان بر هند در مقایسه با خانواده مقدس و مطالب مربوط به بنادر انگلستان (مارکس)

مختصرا اشاره میکنیم . شما مینویسید :

"بهرحال از نظر تئوریک مبینیم که نظر رفقا در مورد تاریخ ایران درست نیست" و منظورتان از تئوری همان مثال فوق است دان بر اینکه چطور همه جوامع از سرمایه داری به سوسیالیسم میرسند ولی از نمون به برده داری نمیرسند که ما در بالا بآن اشاره کردیم . سپس ادامه میدهید :

"اما ببینیم واقعیت زنده تاریخ ایران در اینمورد چه میگوید ، آیا این گفته را تأیید میکند ؟"

در این زمان خواننده منتظر است که چه از نقضه نصر تئوریک و چه از نقضه نظر فاکت‌های تاریخی نکاتی بیاید که ابراز "غلط ؟ ! " انگلس ، مارکس و تئورسین های بزرگ جهان را دال بر وجود وجه تولید آسیائی و رد برده داری در بسیاری از کشورهای شرقی و سوا سازد . ولی متأسفانه رفقا به شیوه دیاکانف و تاریخ‌نویسان دیگر زمان استالین فرمولهای مختلف آشنائی را که قبلاً از مارکس نیز تاریخ‌نویسان اروپا بیان داشته اند میآورند و گمان دارند که مسئله را روشن کرده اند . مثلاً رفقا مینویسند :

" بنا های عظیم ایران باستان که در بسیاری از نقاط ایران بقایای آن یافت میشود ، خود دلیل زنده ای بر وجود برده داری در ایران باستان است . این بنا ها همه از نوع خاص بناهایی است که فقط با کار برده میتوان آنها را ساخت و فی المثل با نوع بناهایی که بوسیله بیگار ساخته میشوند ( آثار تاریخی اصفهان ) تفاوت اساسی دارد . در حالیکه این بناها شباهت کامل با بناهای برده داری روم و یونان دارد ."

همین نقل قول را تجزیه و تحلیل کنیم . ما نگاهی کوتاه بتاریخ ابنیه و ساختمان سازی ( استروکتور ) انداختیم و دیدیم که چه بناهای عضیمی در پرو یا جوامع فتوالی ساخته شده است که نه تنها همطراز با بناهای عظیم برده داران است بلکه بسیار مهمتر ، عظیم تر و پیچیده تر است . پس نه عظمت ، نه مقدار کار و نه مصالح نمیتواند دلیل مناسبات برده داری باشد . تنها شباهت فرم است که باقی میماند . درست در اینجا است که رفقا بدون در نظر گرفتن عصر و تأثیر متقابل دستاوردهای علمی و فرهنگی کشور های در رابطه باهم مانند یونان و ایران ، شباهت فرم را یکسانی مناسبات تولیدی گرفته اند . اینکسه صد ها استاد کار اسیریونانی در ایران و بالکس در ساختمان ابنیه سلاطین شرکت داشته اند و این شباهتها را باعث شده اند را در نظر نمیگیرند . رفقا میتوانند برای دقیق کردن نکته بالا به تواریخ موجود رجوع کنند . اینکسه بنا های یک عصر با نوع بناهای عصر دیگر از نظر مصالح ساختمانی یا فرم متفاوت است هیچ چیز را ثابت نمیکند جز اینکه این ابنیه در دو عصر متفاوت بنا شده اند . مضافاً اینکه نوع و فرم بناهای ایران بازم برده داری اساساً و عموماً متفاوت است . بنا بر این مانیز نمیتوانیم مانند رفقا استدلال کنیم که تفاوت ابنیه ایران و روم با اصطلاح برده داری باین دلیل است که در ایران برده داری نبوده و در روم برده داری بوده است . واقعاً تعجب آور است که رفقا برای اثبات نظریه خود آثار تاریخی اصفهان قرن هشتم هجری زمان شاه عباس را با آثار تاریخی پتچ قرن قبل از میلاد مسیح هخامنشیان یا دو قرن قبل از میلاد مسیح پارتی مقایسه میکنند و نتیجه میگیرند . یعنی تفاوت جهانی ۱۷ قرن برای رفقا اختلاف برده داری و فتوالی است . رفقا چه میکنند اگر همین معیارها را به نقاط دیگر جهان انطباق دهند و گوئیک قرن ۱۳ را با ابنیه چند قرن پیش از آن ( رومانتیک ) که هر دو مختص فتوالیسم در اروپا بوده اند مقایسه نمایند ؟ آیا گوئیک و رومانتیک نشانه دو وجه تولیدی متفاوتند ؟ و اگر رومانتیک قرن ۱۱ که در ساختمان مشخصه فتوالیسم قرن ۱۰ تا ۱۳ بوده است و در مناطقی

۱- نگاه شود بتاریخ ابنیه در آسیا و اروپا ( فیشر )

مانند آلمان دقیقاً مشخصه فتود الیسم است و در بعضی نکات مانند ظاقی سردرها، ستونها و... شباهتهائی با استیل رومی برده داری دارد باید بگوئیم که فتود الیسم آلمان همان برده داری رم است چه ساختمانهای رومانتیک از نوع ساختمانهای زوم برده دارند. بار دیگر تکرار میکنیم که ما اختلافات در اینیه تاریخی زمانهای مختلف را نفی نمیکیم و همچنین اینکه نوع و استیل های مختلف مولود مناسبات (یا عصر) خاصی هستند تصدیق میکنیم ولی انضباط مکانیکی این جریان و اساس قرارداد آنرا برای نتیجه گیری مناسبات نادرست میدانیم. مثالهای فوق در باره عام کردن یکی از مطالب تاریخ اجتماعات است و بهمه جا قابل انطباق نیست بالاخص این ابراز نادرست است که "شباهت کامل بناهای روم و یونان را با ایران" دلیل مساوی بودن مناسبات تولیدی بدانیم. یعنی اگر هر استیل شرایط خاص و مناسبات خاصی است بنا براین هرکجا که چنین استیلی دیدیم از روی آن مناسبات تولیدی را استنتاج کنیم، چه مناسبات اند که استیل بناها و یا مد و یا دیگر جریانهای مانند آنرا بوجود میآورند. (ما در این زمینه در مقاله یاد شده بتفصیل سخن خواهیم گفت). نکته دیگری که رفقا برای اثبات غیر علمی بودن نظریات ما مطرح کرده اند اینست که از طریق اسناد خزانه تخت جمشید میخواهند برده داری را ثابت کنند. آنهم از این طریق که رفقا معتقدند که این حواله ها "اولا با استاد کاران داده میشد و دوما این اسناد بهیچ وجه نمیتواند حواله مزد باشد". برای اثبات این هر دو اداه میدهند که "این اسناد حواله جیره است. که گاهی هم مقداری انعام پولی همراه آن بوده است. وجود روابط مزدوری در آنزمان، در میان آنهمه برده، لزوم یک بورژوازی بزرگ بازرگانی و بدنبال آن یک بورژوازی بزرگ تولیدی را ایجاب میکند و چنین چیزی با عرق سالم جور در نمی آید". اولاً رفقا بورژوازی را بی شک بمعنای صاحب مال و صاحب ثروت مصرف کرده اند که بآن اشاره خواهیم کرد. ثانیاً دو اصل را برای رد این اداه نداشتند و حواله ها مختص مزدوران بود آورده اند یکی اینکه مال مزدوران نبوده و مال استادکاران است بدون اینکه کوچکترین فائقی ارائه دهند دوم اینکه اگر میخواست مال مزدوران باشد احتیاج سرمایه داری بزرگ بود. در مورد اول از آنجائیکه فائقی ذکر نشده است این ابراز که حواله ها نه مال مزدوران بلکه از آن استادکاران است فقط ادعائی است بدون دلیل و استدلال. ما سوال میکنیم، خنجی ها بکنار، چه دلیلی تاریخی، مشخص یا بر اساس سندی دیگر وجود دارد که این حواله ها و لیستهای تعیین دستمزد و سنگ نبشته هائی که مجموعاً خوانده شده است برای استادکاران باشد؟ آیا استاد کار اینیه و آثار که از یونان و دیگر کشورها آورده میشد فقط "جیره و گاهی هم مقداری انعام پولی همراه آن" دریافت میداشت؟ آنهم گاهی استاد کار بود؟ تمام مورخان جهان در این مورد هم عقیده اند جز در اکانف که او هم معتقد است که این حواله ها مختص همه بردگان نبوده است نه اینکه فقط و فقط مختص استادکاران میباشد. تازه اگر جز اینهم ادعا میکرد تکلیف روشن بود و ما با ادعای مبتدل او اعتمادی نداشتیم. ادعای رفقا بر چه پایه ای قرار دارد؟ بقول خود رفقا ما باید با اعتماد برفقا این فاکتور را قبول کنیم، یعنی چون شما میگوئید؟ حال به نکته بعد دلیل اثبات حکم رفقا میرسیم که میگویند برای اینکه کسی بتواند با اینهمه مزدور ساختمانی مزد بدهد احتیاج به سرمایه دار تجاری داشت که "چنین چیزی با عقل سالم جور در نمی آید". رفقا بهتر از ما میدانند که در آنزمان چه در ایران و چه در کشورهای دیگر صاحبان ثروت و مال با قدرت وجود داشتند. تجار فنیقی و ثروتمندان بیزانس از آن جمله اند. چرا بدور رویم، در زمان هخامنشی شرکت مورشی و پسران بزرگترین صاحبمالان عصر بودند که جمع کردن خراجهای استانهای ایران را پیش خرید کرده و یا در مقابل

۱ - همچنین شباهتهائی با استیل شرقی و بیزانس

۲ - تاریخ ایران، ترجمه کشاورز که ضد استالینی ها نوشته اند، بلکه هیئت آکادمیک قلمی کرده است که استالین ساخته و پرداخته است.

دیگران با مناقشه از دربار هخامنشی دریافت میداشتند. پون را قبل از میبرد اختند و با میرزابنویسها و قوای خود بجمع کردن خراجها و عوارض و باج از توده های دهقانی میبرد اختند. چطور برای مناقشه "بورژوازی بزرگ بازرگانی" حتی تا حدی که خراج و عوارض اراضی وسیعی را پیش خرید میکردند است وجود داشت لیکن برای مناقشه گرفتن ابنیه و آثار ناگهان ناپدید میشوند و حتی تا درجه ایکه با عقل سلیم جور در نمی آید؟ رفقا میبینند که ما بجای رد مطالب از طریق ابرازاتی مانند "به عقل سالم جور در نمی آید" استدلال میکنیم و فاکت تاریخی میآوریم. نه این ادعای بدون فاکت و استدلال که حواله ها حواله استاد کاران است و نه این استدلال که "بورژوازی بزرگ تجاری" وجود نداشته است و در نتیجه "به عقل سالم جور نمی آید" که مزدوران عمدتاً به دار ساختمان میبرد اختند و نه بردگان در مقابل استدلال فوق یارای مقاومت ندارد. صرفنظر از ابرازات رفقا در زمینه زبانشناسی، باخرین و شاید بنظر رفقا روشن ترین مدرک اثبات برده - داری در ایران میبرد ازیم. شما مینویسید: "چهار ما در روی پلکان تخت جمشید تصویری وجود دارد که دارند به دربار شاه هدیه میبرند. در میان این هدایا هم پارچه، هم جواهر، هم احشام و همس برده دیده میشود". این فاکت بخودی خود کاملاً درست است. فقط باز یک نکته اساسی در ارتباط با بحث رفقا در خود دارد که به اشتباه فاحش بدل میشود. انگلس مینویسد که در اکثر کشورهای شرق برده داری وجود نداشته است. سیستم تولیدی بسرده داری نبوده و از بردگان در کارخانه (یعنی بعنوان نوکر و لطف) استفاده میکردند. این بدان معناست که وجود بنده خانگی هرگز در هیچ زمانی دلیل سیستم برده داری نبوده است. مثلاً در امریکای اوائل سرمایه داری قرن بیستم هنوز برده خانگی وجود داشت. آیا این دلیل وجود سیستم برده داری در امریکاست؟ مضافاً اینکه خود رفقا بسروشنی ابراز میدارند که در تصویر هدایای دربار شاه صرفنظر از احشام و جواهر و پارچه برده هم بچشم میخورد.

مدرکی روشن تر از این که این برده برده خانگی بود؟ پس چگونه میتوانیم (با توجه بنظر مارکس وانگلس) برده داری را از روی برده خانگی باثبات برسانیم؟ ماتریالیسم تاریخی رفقا با این فاکتورها اثبات میکند که پس حتماً جوامع باید بنا به دستور کنگره ۱۹۳۸ تحت رهبری استالین در هر شرایط از کمون اولیه بترتیب به سوسیالیسم برسند؟ از آنجائیکه بحث در مورد تاریخ ایران بحث جداگانه است و ما در اینجا فقط خواستیم برای نشان دادن ضعفهای نصری رفقا در اثبات تامل تک خطی جوامع اشاراتی بکنیم بیشتر بمطالب دیگر نوشته رفقا در مورد گذشته جامعه ایران نمیپردازیم. حال که دیدیم قدرت اثبات فاکت های رفقا تا چه اندازه است بار دیگر به کل بنظر رفقا برمیگردیم. شما مینویسید:

"شیوه اجتماعی تولید دارای پنج شکلبندی مختلف است. شیوه تولید اشتراکی نخستین، شیوه تولید برده داری، شیوه تولید فئودالی، شیوه تولید سرمایه داری و شیوه تولید کمونیستی"

و سپس اضافه میکنید:

"... زیرا جامعه یک پدیده مشخص است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و تکاملش

درای قانونمندی مشخصی است. کلیات این قانونمندی برای تمام جوامع یکسان است

و در عین حال هر جامعه ای دارای ویژگی خاص خود است، اما این ویژگی بهیچوجه

نمیتواند نفی کلیت کند. تصور مخالف این امپریستی است"

ما سوان میکنیم: چرا تصور مخالف این امپریستی است؟ اگر ما بطور دقیق ثابت کنیم که جز پنج شکل بندی رفقا که در کنگره ۱۹۳۸ استالین تصمیم گرفته شده، یک شکل بندی دیگر نیز نه تنها در ایران بلکه در جوامع مختلف (بقول دقیق مارکس) وجود داشته است، نام کشف این واقعیت امپریسم است؟ آیا واقعیات باید برای کمونیستها تعیین کننده باشند یا تصمیم یک کنگره؟ آیا امپریسم بنظر رفقا بمعنای اثبات شکلبندی ششم یا دهم در تاریخ تکامل جوامع بشری است؟ شما یک حکم میدهمید و سپس بیان میدارید



هر اصلی خلاف حکم شما امپریسم است . حال ببینیم حکم شما چیست . مینویسید :  
 " زیرا جامعه یک پدیده مشخص است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و تکاملش  
 دارای قانونمندی مشخصی است "

تا اینجا موافقیم و ادامه میدهیم که در جوامع مشخص با توجه به ضرورت پدیدار شدن این جوامع قانونمندی تکامل این جوامع گذار از نظام و وجه تولیدی آسیائی را حکم میکردند . همانطور که قانونمندی تکامل جوامع معنی با عدم گذار از یک فرماسیون نقض نمیشود همانطور نیز قانونمندی عام تناقض جامعه با گذار از وجه تولید آسیائی نفی شدنی نیست . رفقا بجای تحلیل ماتریالیستی از تاریخ و اثبات این امر که قانونمندی تکامل حکم میکند که وجه تولید آسیائی در جهان نباشد و بنابراین نبوده است ( اثبات تئوریک ) جریان را بصورت قراردادی مطرح میسازند . مگر جوامع بشری قرار داد بسته اند که از پنج شکلبندی گذر کنند ؟ آن کدام اصل تئوریک است که وجود واقعیت وجه تولید آسیائی را نقض قانونمندی تناقض جوامع میداند ؟ تازه اگر رفقا در تئوری اثبات کنند که قانونمندی تکامل به پنج شکلبندی حکم میکند و بنابراین شدن بنسبندی دیگری وجود نداشته است بمحض برخورد و اثبات شکلبندی جدید ، برخورد به واقعیت که با تئوری در تناقض است باید در تئوری خود تجدید نظر کنند ، کلیت آنرا مورد سوال قرار دهند ، استنتاج کلسی خود را در مورد پنج شکلبندی پس بگیرند . نه اینکه وقتی واقعیتی با تئوریشان سازگار نبود واقعیت را نفی کنند یا آنرا دگرگون سازند تا در محفظه تئوریشان جا بگیرد ، تا تئوری " الهی " مورد سوال قرار نگیرد . یک چنین برخوردی در زمینه " بینش آید آلیسم و سوپرکتیویسم " و در زمینه " متد اسکولاستیک " است . بنابراین اینکه جامعه پدیدۀ مشخصی است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و تکاملش دارای قانونمندی مشخصی است بهیچوجه ناقض شنس شکلبندی یا بیشتر و تصدیق پنج شکلبندی نیست .  
 حال به ادامه ابراز رفقا توجه کنیم . ابراز فوق چنین ادامه میدهد که :

" کلیات این قانونمندی برای تمام جوامع یکسان است و در عین حال هر جامعه‌ای

دارای ویژگی خاص خود است ، اما این ویژگی بهیچوجه نمیتواند نفی کلیت کند . "

خواننده ناگهان باین فکر میافتد که نکند در صفحات قبل یا در آثار کلاسیک مارکسیسم این نکات مسائل بسیار روشن و غیر قابل تردیدی باشد که او متوجه نیست . این جمله را حلای کنیم : اینکه کلیات این قانونمندی برای تمام جوامع یکسان است ، به چه معناست ؟ منظور از کلیات قانونمندی تکامل اجتماعی در ماتریالیسم تاریخی چیست ؟ آیا اینست که جوامع از پنج یا شش صورتبندی میگذرند ؟ همه مارکسیستها میدانند که اینطور نیست . این با اصطلاح مقوله اثبات شده " ماتریالیسم تاریخی تازه در ۱۹۳۸ و ولادت

۱ - مطلب اصلی ماتریالیسم تاریخی قوانین عام تکامل اجتماعی است که عملکرد و تعویض فرماسیونهای اجتماعی اقتصادی را بعنوان یک روند تاریخی طبیعی تعیین میکند . این قوانین عام عبارتند از : قانون نقش تعیین کننده وجود اجتماعی در مقابل شعور اجتماعی ، قانون تطابق مناسبات تولیدی با کاراکتر و سطح تکامل نیروهای مولد ، قانون نقش تعیین کننده زیربنا در رابطه با روبنا ، قانون جنک طبقاتی ، قانون انقلاب اجتماعی وغیره . این قوانین از دو نظر عامند . اول از این نظر که قوانینی هستند که فقط در این یا آن بخش مجزا از زندگی اجتماعی تأثیر نمیگذارند بلکه ارتباط متقابل میان بخشها مختلف زندگی اجتماعی را در مجموع تعیین میکنند و دیگر از این نظر که در روند تکاملی همه یا الاقل آن جوامعی که فرماسیونهای اجتماعی آشتی ناپذیر دارند و در هر گذار از یک فرماسیون به فرماسیون دیگر تأثیر میگذارند . یعنی قوانینی هستند در ترقی و تعالی اجتماعی ، تکامل و تعالی جامعه . در بررسی این قوانین ، ماتریالیسم تاریخی اذعان دارد که اجتماع همواره یک جامعه تاریخی مشخص

بقیه پا ورقی در صفحه بعد

نامیوم داشته آنهم با مصوبه يك كنگره از موافقين اين باصطلاح اصل ماترياليسم تاريخی . کلیات قانونمندی

بقیه پاروقی از صفحه قبل :

است که در هر مرحله مشخصی از تکامل خود بسر میبرد . بهمین جهت اشکال تظاهر و مکانیسم تاءثیر فقط بتطور تاریخی و عام و اجتماعی عوض میشوند . بنابراین روشن میشود که اصول عام مربوط به تکامل اجتماعات و مرتفع شدن يك فرماسیون و استقرار فرماسیون دیگر در خط تکاملی هرگز اثبات این باصطلاح حکم عام نیست که جوامع میبایست از پنج صورتبندی پیکرینند و ذکر دقیق مارکس در باره فرماسیون ژرمنی و وجه تولید آسیائی و غیره نیز تسامح نیست بلکه قوانین اساسی تکامل اجتماعی و واقعیت تاریخی قرار دارد . آنچه که در مقوله "فرماسیونهای اجتماعی اقتصادی" از نظر ماتریالیسم تاریخی تعیین کننده است اینست که هر جامعه يك ارگانيسم اجتماعی در مرحله خاصی از تکامل تاریخی است و تحت قوانین خاص خود تکامل مییابد و در آن همه مناسبات اجتماعی و پدیده ها بر اساس وجه تولید بيكدیگر بستگی دارند و تاءثیر متقابل برهم میگذرانند . مناسبات تولیدی حاکم که مضمون آن چیزی جز نوع و چگونگی مالکیت بر وسائل تولید در آن جامعه نیست کاراکتر فرماسیون اجتماعی را تعیین میکند . مارکس مینویسد :

"جامعه از افراد تشکیل نشده است بلکه بیان مجموعه روابط و مناسباتی است که افراد در مقابل هم اتخاذ کرده اند "

مقوله فرماسیونهای اجتماعی اقتصادی بیان این واقعیت است که جامعه يك چیز انتزاعی نیست بلکه مجموعه فعال و سامان یافته انسانیت که در مرحله خاصی از تکامل تاریخی سیر میکند . مارکس در "کار مزدوری و سرمایه" مینویسد :

"مناسبات تولیدی در مجموع خود آنچه را میسازند که ما مناسبات اجتماعی ، جامعه مینامیم آنهم جامعه ای در يك مرحله خاص از تکامل تاریخی خود ، جامعه ای با کاراکتر مخصوص بخود و متفاوت با دیگری . جامعه آنتیک ، جامعه فتودال ، جامعه بورژوازی آن مجموعه مناسبات تولیدی هستند که هر يك بنوبه خود يك مرحله تاریخی از تکامل بشری را نشان میدهند . " ( مجموعه آثار ،

جلد ۶ )

یعنی آنچه که بیان میشود نه تعداد فرماسیونها و سلسله مراتب " پنج " بلکه روند تکاملی جوامع و وجود صورتبندی و سامان اجتماعی در هر مرحله خاص از تکامل در جامعه است . دیگر اینکه فرماسیونهای اجتماعی اقتصادی جامعه را بعنوان يك مجموعه ارگانیک در نظر میگیرد و وجه تولید را به عنوان زمینه مادی هستی و تکامل جامعه دانسته و با همه دیگر مناسبات اجتماعی مربوط میدانند . با دقت علمی و دیالکتیک ماتریالیستی در جامعه لزوماً باین شناخت دست می یابیم که تکامل فرماسیونهای اجتماعی يك روند تاریخی طبیعی است که در آن قوانین عام و خاص صادق است . قوانین عام جهت روند تاریخی ترقی و تعالی ، از مراحل پست به مراحل عالی و ارتباط تطور تاریخی این مراحل را در جوامع با بيكدیگر نشان میدهد و قوانین خاص فقط در فرماسیونهای اجتماعی مشخص و موجود صادقند و شرط بوجود آمدن زمینه و گذار به فرماسیون عالیتر هستند . مثلاً در سرمایه داری قانون ارزش اضافی . قانون انباشت سرمایه و غیره مؤثر واقع میشوند . هیچکدام از این دو دسته با اضافه واقعات تاریخی نفی فرماسیونی بنام وجه تولید آسیائی را نه اثبات کرده ، نه نشان میدهد و نه در دورترین ارتباط امکان استنتاجی به رد این وجه تولید را باقی میگذارد .

تکامل جوامع عبارتند از تکامل جوامع بر اساس تکامل نیروهای مولد و تضاد حتمی نیروهای مولد و مناسبات تولیدی، تضاد طبقاتی که پیش‌برنده تاریخ جوامع طبقاتی و موتور زایای تاریخ است. قوانین انباشت ثروت و تولید اضافی، تکامل جوامع از صورتبندی پست به عالی و شکلبندی جامعه (استروکتور) و فائق بودن مناسبات تولیدی خاص در یک مرحله و... اینها نکات اصلی قانونمندی ماتریالیستی تاریخ، قانونمندی تکامل جوامع است. در هیچ کجای این قانونمندی کلی جوامع پنج یا شش یا ده صورتبندی جایی ندارد و نمیتواند قانون اساسی باشد. چه تعداد یا انواع مختلف یا دترمینیسم تکامل مرتبسط نیست. نه جوامعی که از سه صورتبندی میگردند و به سوسیالیسم میرسند و نه جوامعی که از پنج صورتبندی میگردند و آن میرسند هیچکدام قانون اساسی تکامل ضروری اجتماعات، اصل اساسی ماتریالیسم تاریخی را نقض نکرده اند. اینکه رفقا معتقدند به پنج شکلبندی و مارکس به بیش از پنج شکلبندی معتقد بسود است مسئله مورد بحث میان کمونیستهاست. "سامح" مارکس و انگلس نیز جزو این بحث است. لیکن تا این حد نه مارکس و انگلس و نه رفقا قانون اساسی ماتریالیسم تاریخی را نقض نکرده اند. باید مدارک و مثال آورد، تحلیل کرد، واقعیات تاریخی و تاریخ جوامع گذشته را مورد بررسی قرار داد و ثابت کرد که چند صورتبندی تا کون وجود داشته است. اما اگر رفقا حکم بدهند که جوامع حتما وظیفه دارند که از پنج شکلبندی بگردند و این اصل اساسی ماتریالیسم تاریخی است در آنصورت اصول ماتریالیسم تاریخی را رد کرده و ماتریالیسم تاریخی جدیدی با اصول جدید بنیان گذاشته اند. وقتی که رفقا میگویند این پنج شکلبندی در تاریخ همه جوامع مشترک است و تکامل اجتماعی جزگزار از این پنج شکلبندی راهی ندارد، دیگر در مقولات ماتریالیسم تاریخی که ما از مارکس و انگلس میشناسیم اظهار نظر نمیکنند و با معیارهای آن ماتریالیسم تاریخی به دترمینیسم مکانیکی پناه آورده اند. در واقع ماتریالیسم جدید پنج شکلبندی حتمی چیزی جز دترمینیسم مکانیکی نیست. اصرار متدیك بر این حکم که جوامع میبایست از این پنج شکل بگردند و اگر واقیعی آنرا نفی کند پس واقیعت را باید باین حکم سازگار ساخت و نه حکم را تغییر داد، نیز چیزی جز اسکولاستیک نمیشد. حال به آخرین بخش این ابراز رفقا میرسیم که:

"تصور مخالف این (یعنی نفی پنج شکلبندی بعنوان قانون کلی و حتمی تکامل

جوامع بشری) امپریستی است"

امپریسم چیست؟ آیا جز اینستکه در حد فاکتها بمانیم؟ فقط مسائل تجربی را حکمیت دهیم و از مثالها امپریک استنتاج تئوریک کنیم؟ و آیا ما چنین کرده ایم؟ ما میگوئیم که مارکس و انگلس و دیگران نظامها و سامانهای مختلف تولیدی را اثبات کرده اند و شما میگوئید این امپریسم است چون... ما میگوئیم ثابت کرده است شما جواب میدهید این امپریسم است چون... ما میگوئیم قانون اساسی ماتریالیسم تاریخی بگفته مارکس و انگلس (مانیفست) و لنین (درباره مارکس و مارکسیسم) مسئله رشد نیروهای مولد و تضاد طبقاتی و... است شما میگوئید این امپریسم است چون جامعه یک پدیده مشخصی است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و... رفقا! باید گفت که منظور شما از امپریسم روشن نیست و اساسا امپریسم چیزی جز آنچه که شما ذکر کرده اید میباشد و مضافا اینکه آنچه بنظر شما امپریسم است چیزی نیست جز ایستادگی بر واقعیات تاریخی و شکل بخشی تئوری با تکیه بر واقعیات. بیک کلام امپریسم تصویری شما بطور مشخص چیزی نیست جز ماتریالیسم تاریخی مارکس. رفقا اگر به سرگذشت مارکس و تئوریهای او بقلم لنین و دیگران رجوع کنند خواهند دید که مارکس با این ترتیب چه "امپریست" بزرگی بوده است. این دترمینیسم مکانیکی رفقا که گویا ماتریالیسم تاریخی است در همه برداشتهای رفقا از مقولات ماتریالیسم تاریخی منعکس است. برای اینکه در حد ادعا نمانیم و کسی گمان ندارد که ما یک برداشت نادرست را به کل نظر رفقا در مورد ماتریالیسم تاریخی بسط میدهیم و نتیجه گیری میکنیم و مثال روشن از برخورد

رفقا در مورد دو جزه مهم تحلیل ماتریالیستی تاریخ یعنی مقوله 'روینا و زیرینا' و مقوله 'مرتفع شدن مناسبات کهنه' طبقاتی توسط مناسبات جدید و پیدایش طبقه جدید و قدرتمندی آن پس از نفی قدرت و موجودیت طبقه حاکم گذشته را ذکر میکنیم تا روشن شود. رفقا در صفحات ۹۴ و ۹۵ نوشته خود ما را چنین راهنمایی میکنند که:

"از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی، مبارزه برای تغییر مناسبات تولیدی جامعه که زیربنای جامعه است، هدف نهائی مبارزه طبقاتی است. هدف اصلی ما از انقلاب اینست که سلطه نظامی، سیاسی و فرهنگی بورژوازی را از میان برداریم و سلطه پرولتاریا را بر جای آن بنشانیم تا بتوانیم مناسبات اقتصادی را دگرگون کنیم. یعنی هدف اساسی و نهائی ما دگرگونی مناسبات اقتصادی است، اگر این کار ما درست انجام بگیرد روینا خودش خواهد آمد."

اینست آنچه که رفقا بعنوان دیدگاه ماتریالیسم تاریخی قلمداد میکنند، یعنی مناسبات اقتصادی را دگرگون کن، روینا خودش خواهد آمد. ولی مارکس، انگلس و لنین جز این گفته اند و واقعیات تاریخی نیز اینست که ترمینیسیم مکانیکی، دشمن مارکسیسم را رد کرده است. مناسبات روینائی خودش نمیآید. با مناسبات اقتصادی (که حتما مناسبات تولیدی منظور است) نیز بطور اتوماتیک همراه نیست. اگر اینطور بود کسه دیگر انقلاب فرهنگی (نگاه کنید در این مورد باآثار لنین) بيمورد بود. نقش انقلاب فرهنگی اینست که توده ها آثار روینائی گذشته را بزدایند، در یک حرکت پویای سیاسی - ایدئولوژیک بر استقرار زیربنا نسبی تا شیر بگدازند، در یک حرکت انقلابی امکان خلق فرهنگ و دیگر آحاد روینائی را بیابند. روینا زائیده زیرینا نیست. زیرینا و روینا تا شیر متقابل بر یکدیگر میگدازند، تا شیر متقابل. نه اینکه روابط اقتصادی باعث میشود که روینا خودش بیاید. روینا آمدنی نیست، تولید بلافاصله و مکانیکی و فوری زیرینا هم نیست. در روینا خلایق انسانها تا شیر بسزائی دارد. طبقه در خود (قبل از انقلاب) زمانیکه میسرود تا طبقه برای خود گردد (در حین و بعد از انقلاب) در زایش و پالایش روینا بطور فعال شرکت میکنند. اگر تمام مسائل ماتریالیسم تاریخی بگونه ای بود که رفقای پنداشتند و بر تمام تاریخ ترمینیسیم مکانیکی حاکم بود که انسان ابزار کوری بیش در دست تاریخ "قادر متعال" نبود. ماتریالیسم تاریخی کسه همه فرمهای ظهور روینا را در حد نهائی (آخرین مرحله) به زیربنای اقتصادی تعیین کننده مسرعه و میداند، همزمان با آن استقلال نسبی روینا و بخصوص نقش فعال آنرا در جامعه و تاریخ متیلورومیسازد. تعیین کننده فهم دیالکتیکی تا شیر متقابل زیرینا و روینا است، که (این تا شیر متقابل) خود را در عملکردهای انسانی زنده و فعال در جنگ طبقاتی تحقق میبخشد و در آن، بالاخره در حد نهائی گرا-یش زیربنای اقتصادی تفوق مییابد.

انگلس برای اینکه تصور غیر دیالکتیکی که روابط میان زیربنا و روینا را فقط همانند رابطه میان علت و معلول میبیند رد کند بطور اخص بر عملکرد فعال روینا بر زیربنا تکیه میکند و مینویسد:

"بر اساس برداشت ماتریالیسم تاریخی در آخرین حد و مرحله لحظه (مومان)

تعیین کننده در تاریخ تولید و تجدید تولید زندگی واقعی است. بیش ازین نه هرگز مارکس و نه من ادعا کرده ایم. حال اما اگر کسی اینرا چنین وارونه سازد که لحظه اقتصادی تنها اصل تعیین کننده است، آن ابراز ما را به یک جمله ای که چپسوزی نمیگوید، انتزاعی و بی معنا (غلط) است تغییر داده است. زمینه اقتصادی زیربناست، اما دقایق مختلف روینا - فرمهای سیاسی جنگ طبقاتی و نتایج آن، قوا-نین اساسی که پس از پیروزی در یک نبرد توسط طبقه پیروزمند معین میشود و غیره، مواد حقوقی و بالاخره عکس العمل همه این جنگهای واقعی در مغز شرکت کنندگان،

تئوریهای سیاسی، حقوقی، فلسفی، بینش مذهبی و تکامل آن به سیستم دگمها، همچنین بر جریان جنگهای تاریخی تأثیر خود را میگذارند و در بسیاری موارد فرم آنها تعیین میکنند. این یک تأثیرگذاری متقابل تمام این دقایق (لحظات) است که بالاخره در آخرین حد نهائی حرکتهای اقتصادی بطور ضروری معین میشوند. " از نامه انگلس به یوزف بلوخ، ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰ - مجموعه آثار مارکس - انگلس - جلد ۳۷.

ماتریالیسم تاریخی هرگز رومنا را بعنوان معلول منفعل (پاسیو) زیرینا نمیداند. این ادعای ایدئولوژیهای بورژوا و روبریونیست که گویا مارکسیسم نقش فاکتور اقتصادی را مطلق میکند و از اینرو به توجیه اتوماتیسم تاریخی میپردازد اساساً نادرست است.

رومنا هرگز معلول منفعل زیرینا نیست بلکه همیشه یک نیروی فعال است. رومنا بطور فعال بر حرکت تکامل تاریخی جامعه در مجموع و بطور خاص بر زیرینا تأثیر میگذارد. انگلس مینویسد:

"تکامل سیاسی، حقوقی، فلسفی، دینی، ادبی، هنری و غیره بر اساس اقتصادی قرار دارد. اما همه اینها بر یکدیگر و بر زیرینای اقتصادی اثر میگذارند. اینطور نیست که زمینه اقتصادی علت و تنها فاکتور فعال و همه چیزهای دیگر معلولهای منفعل هستند. بلکه این تأثیر متقابلی است بر اساس ضرورت اقتصادی که در حد نهائی بالاخره تفوق حاصل میکند."

نامه انگلس به بورگیوس - ۲۵ ژانویه ۱۸۹۴ - مجموعه آثار - جلد ۳۹.

حال این گفته مهم و اساسی انگلس راجع به ماتریالیسم تاریخی را با ابزارات نوشته مقایسه کنید آنگاه روشن میشود که منصور ما از دترمینیست مکانیکی نامیدن رفقا در این بخش از نوشته شان چیست. وقتیکه بیان میداریم که پرولتاریای بقدرت نرسیده و طبقه در خود هنوز فرهنگ سامان یافته سوسیالیستی ندارد و زمانیکه در انقلاب فرهنگی علیه فرهنگ بورژوازی شرکت میکند، فرهنگ خود را تعمیق میدهد، سامانهای رومنائیس را خلق میکند، به تجربه میگذارد، امتحان میکند، به محک میزند و آگاهانه میسازد، چه دیدی داریم و وقتیکه رفقا مینویسند "رومنا خودش میآید" چه دیدی، روشن است که کدامیک تحلیل کمونیستی از نقش انسان و توده، از زایش انسانی تفکر و فرهنگ و کدام برداشتی مکانیکی از "رومنائی که خودش میآید" از دیدی مکانیکی جبری گرای مطلق در مورد تاریخ قادر متعال است. اجازه بدید بگوئیم جبری گرایان مطلق به انسان اعتقاد ندارند و برای آن نقشی نمیشناسند. آنها ابزار منفعلی در دست "تاریخ متعال" میدانند. حال به مقوله "دیگر ماتریالیسم تاریخی" رفقا برحورر کنیم. رفقا در صفحات ۱۱۱ و ۱۱۳ می نویسند:

"لازم به یاد آوری است که در جامعه سوسیالیستی طبقات از بین نمیروند بلکه

جای خود را عوض میکنند."

در لحظه اول ممکن است خواننده گمان دارد که اینجا فقط صحبت بر سر از بین رفتن طبقات در جامعه سوسیالیستی است که خود بخود اصلی درست است. لیکن این حکم همراه حکمی دیگر بیان میشود و آن اینکه در جامعه سوسیالیستی طبقات "فقط جای خود را عوض میکنند". اینجاست که برداشت عمیقاً نادرست رفقا از مبارزات طبقاتی و نفی مناسبات سرمایه داری توسط مناسبات سوسیالیستی و جایگاه طبقه کارگر و بورژوازی در سرمایه داری و سوسیالیسم خود را نشان میدهد. و اینجاست که بار دیگر دیدی غیر دیالکتیکی و مکانیکی عیان میشود و همانطور که زیرینا باعث میشود رومنا خودش بیاید، یک طبقه بجای طبقه دیگر می نشیند و طبقه حاکم جای طبقه محکوم را میگیرد و فقط همین. ما سوال میکنیم که آیا

اساسا در سوسیالیسم جای قبلی پرولتاریا باقی مانده است که کسی بتواند آن "جا" را اشغال کند ؟ و آیا در سوسیالیسم جایگاه طبقاتی بورژوازی در تولید و روینا باقی مانده است که پرولتاریا بتواند بر آن جای بورژوازی جلوس کند ؟ رفقا جایگاه طبقاتی را مانند تاج و تخت دیده اند که یکی جای دیگری می نشیند و جاها عوض میشود . پس از برده داری تا کون چون طبقات از بین نرفته اند یک طبقه جای طبقه دیگر نشسته است . در واقع پرولتاریا با این ترتیب جای برده دار نشسته است و این برداشت از ماتریالیسم تاریخی است ؟ ما اگر تحلیل رفقا را در زمینه های دیگر ماتریالیسم تاریخی ندیده بودیم گمان میکردیم کسه منظور رفقا از این جمله بقدرت رسیدن پرولتاریا بجای قدرت یابی قبلی بورژوازیست . لیکن از آنجا که تحلیل های دیگر رفقا را دیده ایم و میدانیم که استالین و پس از او مائوتسه درون برای اینکه با اصطلاح مارکسیسم را عامه فهم کنند چندین ابرازاتی کرده اند و در واقع مارکسیسم را از دیالکتیک و از مضمون طبقاتی خود خالی ساخته اند ، به نکته فوق اشاره میکنیم . مناسبات تولیدی سوسیالیستی در مقابل مناسبات سرمایه داری مناسبات کیفیتا نوینی است . این مناسبات اساس مناسبات گذشته را مضمحل ساخته و با استقرار خود ( نفی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و غیره ) مناسبات و آرایش طبقاتی جامعه پیشین را منقرض و مرتفع میسازد . برای اولین بار پرولتاریا بعنوان یک طبقه برای خود ( بقول مارکس ) ظهور کامل دارد و جایگاه بدیسیع و نوینی را بنا میسازد . قدرت دولتی او نیز اساسا ه کلا و تاریخا ( هیستوریک ) با همه دولت های قبسل متفاوت است . پرولتاریای در قدرت دولت میرنده ای میسازد ( انگلس و سپس لنین در دولت و انقسلاب ) جایگاه گذشته بورژوازی با استقرار سوسیالیسم مرتفع شده است همچنانکه جایگاه سابق پرولتاریا در مناسبات سرمایه داری دیگر وجود ندارد تا بورژوازی و پرولتاریا بتوانند جای خود را باهم عوض کنند ( ما در مقاله " اندیشه مائوتسه درون مارکسیسم - لنینیسم عصر ما ؟ " نیز در این زمینه نظر خود را آورده ایم ) . این تز که در جامعه سوسیالیستی طبقات جای خود را عوض میکنند تزی به نهایت انحرافی است . مرتفع شدن مناسبات قدیمی و پیدایش مناسبات نوین را که در آن نقش و جایگاه طبقاتی بورژوازی مضمحل شده است و پرولتاریا جایگاه طبقاتی کاملا نوینی یافته است را در نظر نمیگیرد و تغییر مناسبات و در نتیجه روابط و کیفیت جدید را بغلط برداشت کرده و دیکتاتوری پرولتاریا را در حد جانشینی پرولتاریا به مسند بورژوازی در حد اشغال جای یک توده توسط توده دیگر میبیند . شاید هم از اینرو باشد که رفقا اعمال قدرت فری استالین را انتقاد آمیز ولی نه اساسا مردود میدانند ، چه او بدون دخالت توده طبقه با همان متدهائی اعمال قدرت میکند که یک بورژوا . تنها فرقشان در اینست که این یک ادعا میکند که از مطرودترین شیوه های غیر پرولتری و ضد سوسیالیستی بخاطر پرولتاریا استفاده میکند . حال به نکته ای که در مورد درک رفقا

از ماتریالیسم تاریخی گفتیم برمیگردیم . دید ماتریالیسم تاریخی رفقا دارای این اجزا است :

۱ - قانون مندی عام تکامل جامعه که کلیت دارد و برای تمام جوامع یکسان است ( صرفنظر از ویژگیهای خاص و غیر اساسی ) اینستکه از پنج شکل بندی میگردد . اگر کسی ادعای کند که این قانون عام تکامل جوامع قانون عام نیست و در تاریخ شکل بندیهای دیگری نیز وجود دارد ، این فرد تحت تاثر تئیر بورژوازی است ، طرفدار ویتنگ مطرود است و قانون اساسی ماتریالیسم تاریخی را نفی کرده است . در این مورد گفتیم که چنین قانون اساسی تکامل جوامع ( ه شکل بندی و نه بیشتر یا کمتر ) در ماتریالیسم تاریخی وجود ندارد و قوانین اساسی ماتریالیسم تاریخی اصولا چیزهای دیگری هستند . اینکه جامعه یک پدیده مشخص است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و تکاملش دارای قانون مندی مشخصی است ربطی به ه شکل بندی قرار دادی کنگره ۱۹۳۸ ندارد و وجود جوامعی با شیوه تولید آسیائی نقش ایسن نیست که تکامل جوامع دارای قانون مندی مشخص است ، که انباشت اولیه زمینه برخاست طبقات را فراهم آورده است ، که تضاد نیروهای مولد و مناسبات تولیدی دگرگونیهای اساسی را طلب میکنند ، که جنگ طبقاتی تاریخ جوامع را میسازد و موتور پیشبرنده تاریخ است ، که تولید برای رفع نیاز منورپسای

انسانی صورت میگیرد و فعالیت تولیدی برای بوجود آوردن نعم مادی است؛ که... میبینیم که هیچیک از این اصول ماتریالیسم تاریخی نقض نمیشود اگر بگوئیم در ایران یا هند یا پروقیل از ورود به فنود الیسم مناسباتی بنام وجه تولید آسیائی حاکم بوده است، طرز حکومت و رونمای سیاسی مخصوص بخود را تولید نموده و تکاملش به فنود الیسم یا سرمایه داری بشکل دیگر گجز روم و یونان بوده و جنک طبقاتی خاص آن مناسبات را باعث شده است؛ ما هیچیک از اصول ماتریالیسم تاریخی (و مارکسیسم) را نقض نمیکنیم اگر بگوئیم که جوامعی مانند ایران هرگز مناسبات تولیدی برده داری را بعنوان مناسبات حاکم (دو مینانت) نگذرانده اند و برده عمدتاً در این جوامع برده خانگی بوده است و این ابرازات از نظر مارکسیستی در هیچ جزء با ابراز بعدی که مناسبات سرمایه داری بایسد توسط مناسبات سوسیالیستی مرتفع شود در تناقض قرار ندارند. بالعکس طبق النمل بالنعل بسا اصول ماتریالیسم تاریخی (و مارکسیسم) سازگار و منطبق است. ما اعتقاد داریم که اگر با توجه باین واقعیات تاریخی بخواهیم بر تکامل تک خطی پنج شکبندی حتمی پافشاری کنیم و برای این تز به نفی واقعیات تاریخی بپردازیم و آنها را مسح نمائیم نه تنها اصل برخوردار فکری نقادانه مارش را نفی کرده ایم بلکه تئوری ما بدون در نظرگیری این واقعیات، احکام قراردادی الهی شده است و با ترمینیسیم مکانیکی و جبریت مطلق در تفکر به اید آلیسم و سویژکتیویسم و در متد به اسکولاستیک گرویده ایم.

۲- در رابطه زیرینا و روبنا نه تنها زیرینا در "حد نهائی" تعیین کننده است، بلکه اگر مناسبات اقتصادی حاکم شود روبنا خودش اتوماتیک خواهد آمد. این تز باز از دیدی مکانیکی مقوله روبنا را مورد برخوردار قرار داده است. تاء شیر متقابل روبنا بر زیرینا را نمیبیند، فرهنگ و مقولات روبنائی را حاصل یک زایش اجتماعی انسانها نمیداند بلکه نتیجه حتمی و مکانیکی مناسبات اقتصادی میبیند. نقش انسان را بصفر میرساند و اقتصاد را مطلقاً تعیین کننده میداند. فرهنگ، هنر، ادبیات و سیاست را تولید حتمی و فوری مناسبات اقتصادی جدا و خالی از انسان دیده و نقش انسانها را که بطور فعال نه جبری و غیر فعال در دقایق ساختن آن شرکت میکنند نفی مینماید. در این تز روبنا چیزی نیست جز یک زائده و دنباله روزیر بنا که اگر زیرینا حاکم شد روبنا خواهد آمد. بخصوص این مهم است که رفقائی چنین برخوردار دارند که مستقدند مناسبات اقتصادی سوسیالیستی در زمان استالین در شوروی حاکم شد معلوم نیست که چطور روبنا خود نر نیامد و مسئله را خاتمه نداد. معلوم نیست که آیا برخوردار خلاف ایدئولوژیک هم یک مقوله زیرینائی است؟ اگر اینطور نیست ضرورت مبارزه ایدئولوژیک در سوسیالیسم برای چه یاد آور میشود؟ باید مناسبات اقتصادی را ساخت، هر که هرچه میخواهد بگوید چه با حاکمیت اقتصاد روبنا خودش خواهد آمد. این جبری دیدن روبنا و نفی تاء شیر متقابل نیز چیزی جز گرایش شدید به تئوریهای غیرمارکسیستی ترمینیسیم مکانیکی نیست.

۳- در تغییر مناسبات اجتماعی - تولیدی تغییر کیفی کلیه روابط اجتماعی از اساس مورد قبول رفقا نیست. رفقا دیکتاتوری پرولتاریا در سوسیالیسم را جانشین شدن پرولتاریا به جای بورژوازی، سرنگون شدن بورژوازی را تعویض جایش با پرولتاریا میدانند. گمان دارند که در سوسیالیسم جایگاه طبقاتی گذشته کماکان وجود دارد. مسئله تعبیر قدرت را تعویض جا دیده اند. اینکسه بورژوازی در سوسیالیسم وجود دارد هرچند بصورت مضحل و بدون پایگاه طبقاتی و عمدتاً در زمینه های روبنائی عرض اندام میکند و پرولتاریا بعنوان یک طبقه آگاه و برای خود بقدرت رسیده و با اعمال قدرت نوین خود دیکتاتوری پرولتاریا در همه زمینه ها پس مانده های گذشته (سرمایه داری یا حتی پس مانده های قبل از سرمایه داری) را میروید، بنظر رفقا تعویض جای این دو طبقه است. یعنی در سوسیالیسم بورژوازی جای پرولتاریا و پرولتاریا جای بورژوازی را گرفته است. لابد باین خاطر که هر دو هنوز

وجود دارند. امری که کل تغییر اساسی مناسبات و پیدایش آرایش طبقاتی جدید را نمی بیند. از اینرو ما ابراز داشتیم که ماتریالیسم تاریخی رفقا در زمینه "جنگ طبقاتی"، تحول مناسبات و زایشش جایگاههای جدید طبقاتی نیز گرفتار همان انحرافات است که در بالا بدانها اشاره شد. براساس این تحلیلها بود که رفقا ما را ظرفدار تزه‌های بورژوازی و تحت‌تأثیر ویتفنگل‌ها قلمداد کردند و حال خود قضاوت کنند.

### ج - نکات اختلاف نظر اساسی در زمینه "مبارزه" مسلحانه و وظائف مرحله ای و نهائی آن :

از آنجائیکه ما نظر دقیقتر خود را در مورد مبارزه مسلحانه و وظائف مرحله ای و نهائی خود در نوشته "دینون همراه این نوشته مطرح میکنیم و آن میتواند پایه بحث وسیعتری در مورد مبارزه مسلحانه باشد بسیار باختصار به مطالب مورد اختلاف در زمینه مبارزه مسلحانه اشاره میکنیم. در ابتدا بگوئیم که رفقا وظائف مرحله ای جنگ چریکی شهری و وظیفه و هدف نهائی مبارزه مسلحانه را یکسان می بینند و در نتیجه در برخورد خود به نوشته ما و وظائف مرحله ای جنگ چریکی شهری و عملیات مسلحانه انطباق فوق را در خانه - لته داده اند. در واقع اختلاف اصلی بر سر وظائف پیشرو و چگونگی کارش در مرحله تدارک انقلابی و در مرحله انقلاب است. رفقا با این دید که مبارزه مسلحانه فعلی با انجام و ادامه عملیات توده هارا به مبارزه خواهند کشید مطالب ما را مورد بررسی قرار داده اند و در نتیجه به نادرستی این نظریات رسیدند. چون همانطور که گفته شد ما در جایی دیگر بطور مفصل نظر خود را بیان داشته ایم در اینجا بیان نمی پردازیم. اما نکاتی که جدا از این اختلاف کلی قابل بحث است کدام است؟ رفقا در ایرادی که بابر ما در مورد وظائف مرحله ای مبارزه مسلحانه و سازماندهی توده ها میگیرند چنین ابراز میدارند :

" اما از نوشته روشن نیست که منظور رفقا از سازماندهی چیست. ما برای چه کاری میخواهیم توده هارا سازمان بدهیم؟ حتما برای شکلی از مبارزه، و گرنه سازماندهی بیخودی که مسنا ندارد. بسیار خوب، آن کدام شکل از مبارزه است که ما باید توده هارا برای آن سازمان بدهیم؟ "

و سپس سه امکان بر میشمرد که امکان دوم در واقع مورد توافق خود رفقا است و جواب میدهند که سازماندهی بخاطر "... کار سیاسی و تشکیلاتی با توده ها، برای آماده کردن آنها برای شرکت در مبارزه مسلحانه" و برای اینکه نظر خود را واضح بیان داشته باشند در توضیح نکته فوق مینویسند :

" در صورت دوم هم باید بگوئیم که سازمانها و گروههای انقلابی در هر حال این کار را میکنند، یعنی در مرحله فعلی کارگران پیشرو و آگاه را با کار سیاسی روی آنها به مبارزه مسلحانه جلب میکنند، در آینده این کار روی اقشار وسیع توده ها انجام خواهند داد. "

و در آخرین بخش اظهار نظر میکنند که :

" مبارزه توده ها باید از طریق دیگری به رشد خود ادامه دهد، یعنی جنگ چریکی. در این ابرازات چند نکته اصلی اشتباه آمیز وجود دارد. اولاً ما توده هارا برای شکلی از مبارزه سازمان نمیدهیم. بلکه سازماندهی براساس مشی و شعارها و اهداف انجام میگیرد. توده های سازمان یافته و متشکل نیز از یک شکل مبارزه استفاده نمیکنند ( همانطور که سازمان فقط شکلی از مبارزه را بکار نمیگیرد) بلکه در اشکال مختلفی مبارزه میکنند. آنچه که توده ها را جلب و سپس متشکل میکند مشی و اهداف و شعارهای مبارزه است و نه شکلی از مبارزه. برای رسیدن بآن اهداف است که توده ها این شکل یا آن



شکل از مبارزه را انتخاب کرده یا در اشکال مختلفی از مبارزه بمیدان میآیند. حتما یک شکل از مبارزه شکل عمده مبارزه میشود ولی این بمعنای مشکل شدن توده ها برای شکلی از مبارزه نیست. مبارزه مسلحانه میتواند از طرف نیروهای انقلابی (مانند ایران) ، از طرف نیروهای ارتجاعی (پرتغال ، ارتش آزادی-بخش دست راستی های شمال) یا از طرف هر دو همزمان (مانند برزیل) : چریکهای انقلابی و کماندو های مرگ دست راستی - آرژانتین : مارکسیستهای انقلابی و پرونیستهای چپ و دست راستیهای فاشیست) صورت گیرد. این شکل مبارزه نیست که تعیین میکند بلکه مضمون و مشی است که تعیین کننده است. وقتی که عناصر و توده ها به مبارزه علیه ارتجاع اعتقاد داشته و آگاه شوند ، زمانیکه شعارها و مشی یک سازمان بر خواستههای (روزانه یا آگاهانه) آنان منطبق شد به مبارزه روی میآورند و آنگاه است که اشکال مختلفی را تحت رهبری یک سازمان بخدمت میگیرند و عمدتا بیکی از اشکال بنا به ضرورت دست به مبارزه میزنند. این که مشکل شدن توده ها و رو آوردنشان بسازمان بخاطر شکلی از مبارزه است یا سازمان توده ها را برای شکلی از مبارزه نه برای هدفهای انقلابی مشکل میسازد اساسا نادرست است. ما توده ها را مشکل می سازیم تا رژیم را سرنگون کنیم و سوسیالیسم را ساختمان نمائیم نه اینکه آنان را برای شکلی از مبارزه سازمان میدهیم. اشکال مبارزه و شکل عمده آن (که هرگز در مبارزه توده ها تنها شکل نخواهد بود) را ضرورت مبارزه تعیین میکند. پس توده ها شکل یا اشکالی از مبارزه را انتخاب میکنند چون این شکل یا اشکال را برای پیشبرد اهدافشان لازم میبینند نه اینکه برای خاطر این شکل از مبارزه ، مبارزه میکنند و سازمان می یابند. یک چنین برخوردی خالی کردن شکل از مضمون و مقدم داشتن آن ، مقدم داشتن شیوه به مشی و مضمون مبارزه است. این چنین دیدی باعث میشود که شکل مستقل از مضمون مبارزه قلمداد شده و تقدیس شود ، مبارزه مسلحانه بخودی خود تقدیس شود و نه مبارزه مسلحانه در خدمت اهداف انقلابی و با مضمون طبقاتی انقلابی. پس این تز که اساسا توده ها را باید برای شکلی از مبارزه جلب کرد و سازمان داد جدا ساختن کامل شکل از محتوی و شیوه از مشی و مقدم داشتن روش بر سیاست است. در حالیکه شکل و محتوی ، مشی و هدف مقدم بر شکل و شیوه و روش است. ثانيا در بخش بعدی ابراز رفا میآید که کار سیاسی و تشکیلاتی با توده برای شرکت در مبارزه مسلحانه است که آنهم بعنوان یک حکم عام و همیشگی و مرحله ای دقیقانادرست میباشد. بعنوان حکم عام غلط است چه در مرحله تدارک کار سیاسی و تشکیلاتی حتما و لزوما برای شرکت توده ها در مبارزه مسلحانه نیست. ما با توده دانشجو کار سیاسی و در میان آنان کار تشکیلاتی نمیکنیم که همه به مبارزه مسلحانه روی آورند. حتی در اوج جنبش انقلابی و مرحله توده ای شدن آن نیز چنین ابرازی خیالبافانه است. ما با کار سیاسی در توده های دانشجو (بعنوان مثال) سعی میکنیم آگاهترین و پیشروترین بخش و عناصر را به تشکیلات و در نتیجه کار انقلابی بکشانیم و مبارزه بخشهای دیگر را سیاسی کنیم و به پشتیبانی از مبارزه مسلحانه وادار نمائیم و عقب مانده ترین شان را با خواستههای صنفی - سیاسی به مقابله با دشمن کشانده یا لاقط بیطرف نمائیم. ما تاکنون نه در تجربیات تاریخ دیده ایم و نه شنیده ایم که حزب یا سازمانی با توده کار سیاسی و در توده کار تشکیلاتی میکند که توده را به شکل عمده مبارزه پیشرو بکشاند مثلا توده را مخفی کند یا مسلح سازد. شاید منظور رفا اینست که ما در توده ها کار سیاسی - تشکیلاتی میکنیم که در آینده و در زمانی خاص حد اکثر بخشهای توده به مبارزه مسلحانه روی آورند که در آنصورت بیان کلی رفا در ارتباط با ابراز قبلی د اثر به مشکل ساختن توده برای شکلی از مبارزه بسیار ناروشن و نادقیق و حتی نادرست مطرح شده است. این ابراز از نظر عام بودن در ارتباط با مرحله فعلی نیز غلط است. چه در مرحله فعلی هیچ سازمانی اگر هم توده ها بیایند قادر بجدب و سازماندهی و رهبری آنان نیست و مضافا اینکه اساسا چنین وظیفه ای را نیز ندارد. در کار سیاسی در توده آگاه کردن نسبی توده و سیاسی کردن آن از یکسو و جلب آماده ترین و پیشروترین عناصر و بخشها برای مشکل کردن آنها در سازمان از سوی دیگر هدف است. در مرحله تدارک انقلابی ، کار سیاسی و تشکیلاتی در توده برای مسلح کردن آن یک تسخیل

است که عاقبتی جز شکست و دلسردی ندارد. صرفنظر از اینکه در ارتباط با بخش سوم این ابراز روشن میشود که نظر رفقا از سیاسی کردن و متشکل ساختن کارگران، مخفی کردن آنان برای مبارزه، چریکی است، یعنی بار دیگر ثابت میشود که رفقا میخواهند با ورود در جنبش کارگری توده های کارگر را در مرحله تدارک به جنبش مسلحانه بکشانند و چون بنظر ما این دید آوانتوریستی پیشروگرا و خیالیافانه است ناچار تنها با چند نفر از کارگران آگاه را از محیط زندگی و کار و فعالیت سیاسی خود جدا کرده و "بکارهای حرفه ای" تبدیل خواهند کرد. این تزهان تزی است که ما بشدت انحرافی میدانیم. دلیل آن روشن است، در زمانیکه سازمان پیشرو احتیاج به سلولهای مخفی کارگری در میان توده های کارگر دارد که بتوانند نظریات، مضمی، تئوریهها و شعارهای سازمان را به میان توده های کارگر، به میان کارگاهها و کارخانه ها ببرند، در جنبش مطالباتی کارگران نقش سیاسی داشته و آنها هدایت سیاسی کنند و از اینطریق هرچه وسیعتر توده های کارگری را به شعارها و اهداف سازمان جلب نمایند و مبارزه توده ای سیاسی را با پشتیبانی سازمان سیاسی - نظامی و قدرت آتش آن برپا دارد، با بیرون کشیدن کارگران از محیط خود، پایگاه خود و امکان کار سیاسی سیستماتیک در کارخانه ها و کارگاهها و جمع بندی از خواسته های توده های کارگری را از دست میدهد. بنابراین هدف عمده سازمان سیاسی - نظامی از کار در میان توده ها در این مرحله جلب آنان برای دست زدن به مبارزه مسلحانه نمیتواند باشد بلکه بریاد داشتن سلولهای سیاسی سمپات های سازمان و اعضاء در محیط های کارگری و کارو هدایت سیاسی جنبش های خود بخودی توسط این اعضا و سمپاتها یعنی شرکت در مبارزه کارگری و تبلیغ سیاسی در آنست. امروزه ما تا مبارزه توده ای مسلحانه راه درازی را در پیش داریم و آن مبارزه در هدف، برنامه و استراتژی و تاکتیکها با مبارزه مسلحانه امروز تفاوت اساسی دارد (رجوع شود به مقاله ما در این زمینه). وقتی رفقا ابراز میدارند که هدفشان در این مرحله از کار میان کارگران جلب توده ها به مبارزه مسلحانه یعنی شرکت دادن توده در مبارزه مسلحانه است، آنوقت تنها از مرحله تدارک انقلابی دید درستی ندارند بلکه از مبارزه مسلحانه چریکی در این مرحله برداشتی نادرست دارند و گرفتار این توهم اند که توده ها با مبارزه مسلحانه فعلی و شرایط عینی امروز بصورت توده ای به مبارزه مسلحانه روی خواهند آورد. صرفنظر از همه تجربیات جنگ چریکی شهری در جهان، تجربه پنجساله رفقا نیز جز اینرا ثابت کرده است. این دید و تحلیل رفقا که مورد توافق ما نیست در دیگر بخشهای برخورد به مبارزه مسلحانه در این مرحله از مبارزه انقلابی لاجرم تأثیر میگذارد. رفقا در صفحات ۳۲، ۳۳، ۳۴ نوشته خود بما ایراد میکنند که گفته ایم عملیات مسلحانه هسته سیستم حاکم را مورد حمله نه انهدام قرار میدهد و خود توضیح میدهند که عملیات مسلحانه تأثیر انهدامی نیز دارد. ما در بخش اول این مقاله توضیحی در اینباره دادیم که اولاً ما از انهدام هسته سیستم حاکم و نه یک جزء کوچک ابزارها و وسائلش صحبت کرده ایم و ثانیاً منظور انهدام دستگاههای اعمال قدرت بود و نه قدرت انهدامی یک بمب در ارتباط با یک ساختمان، حال در اینجا میخواهیم رابطه این ابراز رفقا را با مطلب بالا یعنی کار در توده ها برای جلبشان به مبارزه مسلحانه روشن سازیم. رفقا در مورد قدرت انهدامی عملیات مسلحانه مینویسند:

"بنابراین عملیات ما فقط نسبت به قدرت کامل دشمن "حمله نه انهدام" است و

اما نسبت به جزئی از قدرت و سیستم او نقش منهدم کننده هم دارد."

از دو حال بیرون نیست. یا رفقا در اینجا قدرت منهدم کننده را در رابطه با قدرت انهدامی بمب یا قدرت نابود کننده فتنگ میبینند یعنی براین عقیده اند که بمب گذاری در یک ساختمان سازمان امنیت بهر صورت ساختمان را منهدم میسازد و یا قدرت انهدامی را در رابطه با قدرت دشمن میبینند. یعنی از بین رفتن ساختمان سازمان امنیت بمعنای منهدم شدن یک جزء از قدرت حاکم است. در مورد اول که نظر خود را در بخشهای ابتدائی این نوشته ابراز داشتیم. اما بگمان ما منظور رفقا از این ابراز مورد دوم است. در

اینصورت نظر گسترده رفقا اینستکه از بین بردن يك مأمور یا منهدم کردن يك ساختمان سازمان امنیت بهر صورت جزئی هرچند کوچک از قدرت حاکم را نابود میسازد. بینش حاکم بر چنین اظهار نظری اینستکه مبارزه مسلحانه با عملیات انهدامی میتواند جزء جزء قدرت حاکم را نابود ساخته و او را سرنگون سازد. نابودی مأمور دشمن فقدانی برای اوست و به تضعیف میانجامد و ادامه اینگونه ضربات میتواند بخشهایی از قدرت حاکم را منهدم سازد. این بینش و آن تحلیل و ابراز بسختی متأثر از بلانکیسم و پوچیسیم است (ما نمیگوئیم این همان است یا رفقا چنین اند بلکه میگوئیم این بینش و تحلیل در حدنهایی متأثر از چنانان تئوریها و بینشهایی است). در زمانیکه ما هنوز پایه های ابتدائی در توده زحمتکشان بنا نساخته ایم و در شرایطی که پیشرو "در محاصره" مساحها و مرغان ماهیخوار است "عملیات مسلحانه و ضربات ما بدشمن قدرتمند فقط هدف سیاسی و تبلیغی را دنبال میکند و فقط خصلتی تبلیغی دارد. انهدام يك ساختمان سازمان امنیت یا معدوم ساختن يك مزدور ابدی برای نیروی مالی و نظامی - پلیسی رژیم شاه انهدام جزئی از قدرت مالی و نظامی - پلیسی او حتی جزء کوچک این قدرت نیز بشمار نمیرود. جای آن مزدور را بسادگی صدها مزدور و جای آن ساختمان را براحتی هزاران ساختمان میتواند بگیرد بدون اینکه این امر فشاری مالی و سیاسی برای رژیم فاشیستی ایران باشد. نابود ساختن يك ساختمان، يك مزدور و صدها مسلسن آنقدر کوچک و بی تأثیر است که بحساب نمیآید. اگر قبول کنیم که انهدام این چیزها بدون تأثیر مالی - نظامی و پلیسی برای رژیم است باید قبول کنیم که روی "انهدام جزء کوچکی" از قدرت رژیم ابدی نباید تکیه کرد. ابراز این امر که عملیات ما هر قدر کوچک تأثیر انهدامی در قدرت رژیم دارد تنها ناشی از دیدی است که نکر کردیم. اینکه اگر بمبی منفجر کردیم ساختمانی متعلق بر رژیم منهدم میشود بمعنای منهدم شدن جزئی هرچند کوچک از قدرت سازمان امنیت نیست. اساسا فقدان آن ساختمان برای سازمان امنیت بحساب نمی آید. تنها تأثیر سیاسی - تبلیغی این عمل در روحیه مزدوران و در میان مردم است که مورد نظر ما بوده و هست. این ضربه، ضربه سیاسی است که کمک به شکستن افسانه قدر قدرتی در ذهن توده میسازد. اینک بخشی از نیروی دشمن را نابود میکند. در مقولات استراتژی و تاکتیکهای جنگ نیز عملیاتی وجود دارد که دشمن را منزحل میسازد، سربازان دشمن را به ترس وامیدارد لیکن در آنجا نیز گفته نمیشود که ما جزئی از نیروی دشمن را نابود کرده ایم، هرچند که این عملیات با بمب، نارنجک و غیره صورت میگیرد. باین عملیات در اصطلاح نظامی برنامه های روانی میگویند. در حالیکه زمانی بمباران راههای استراتژیک یا مخازن آب و بنزین و اسلحه و مهمات صورت میگیرد آنرا نابودی بخشی از قدرت نظامی دشمن بشمار میآورند. اولی اساسا هدف نابودی قدرت دشمن را بطور مستقیم تعقیب نمیکند و فقط زمینه ضربات بعدی را فراهم میآورد و دومی مستقیما و اساسا نابودی بخشی یا جزئی از ارتش دشمن را هدف خود قرار داده است. در مبارزه مسلحانه و نبرد انقلابی این تفاوت بخاطر تفاوت کیفی و مرحله ای بسیار عظیم تر و خط کشی میان آن بسیار دقیقتر و حتمی تر است چه در دوران و شرایط و مراحل کیفی تفاوت انجام میدهد و نه مانند جنگهای کلاسیک همراه یکدیگر و بتناوب. ولی وقتی رفقا میگویند که کارشان در کارگران بخاطر جلب توده ها بمبارزه مسلحانه است و عملیات مسلحانه در این مرحله بهتر صورت و حتی بخشی از قدرت دشمن را منهدم میسازد مسئله روشن میشود. روشن میشود که رفقا اعتقاد دارند که در این مرحله همه باید (و در نتیجه میتوانند چه اگر اساسا نمیتوانند و زمانش نرسیده است که ما نخواهیم خواست) اسلحه بدست گیرند و آرام آرام خواهند گرفت و ضمنا عملیات مسلحانه ماهیت انهدامی هم دارد و در نتیجه هر قدر بزرگتر (مثلا بجای يك ساختمان ده ساختمان، بجای يك طبقه عمارت ده طبقه عمارت) همانقدر قدرت انهدامی آن بیشتر. نتیجه منطقی چینی آبرازی اینستکه در این مرحله امکان نابودی دشمن و برپا داشتن جنگ توده ای ممکن و از آن بالاتر در حال شدن است. یعنی شرایط انقلابی وجود دارد و استراتژی نیروهای انقلابی جز بدست گرفتن قدرت سیاسی نیست. حال ما سؤال میکنیم اگر چنین است چرا رفقا خود را نماینده طبقه نمیدانند

و اگر نمایندهٔ عقبه نیستند چگونه با تحلیل‌های خود امکان بقدرت رسی پیشرو را باز می‌گازند و توده ای شدن مبارزهٔ مسلحانه را تبلیغ می‌کنند؟ آیا این تحلیلی مارکسیستی است که در شرایط عدم شرکت بیش از ۹۰٪ پرولتاریای ایران حتی در ابتدائی‌ترین مبارزات خود بخودی مطالباتی، در شرایط عدم شرکت بیش از ۹۹٪ توده‌های مردم حتی در مبارزات سیاسی - اعتراضی، از امکان توده ای شدن مبارزهٔ مسلحانه سخن گفت؟ آیا میتوان در چنین شرایطی از انهدام اجزاء کوچک و جزء بجز قدرت حاکم توسط عملیات چریکی صحبت کرد؟ آیا چنین ابرازاتی آب باسیاب اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌های ضد مبارزهٔ مسلحانهٔ امروز نمیریزد که آنان فعان بردارند که ما با عملیات مسلحانه (بقول آنان جدا از توده‌ها) می‌خواهیم جزء بجز نیروی قدرت حاکم را ضعیف کرده و او را از پای بیاندازیم؟ از اینرواست که رزمندگان پیشرو کمونیست سازمان چریک‌های فدائی خلق باید دقیقاً بر این ابرازات خود تاءمل کنند. ما با این بینش و برداشت از مبارزهٔ مسلحانهٔ گنونی جامعه محالفیم و دلائل خود را مختصراً در اینجا و مفصلتر در مقالهٔ مربوط بسه شرایط تدارک و نقض مبارزهٔ مسلحانه ذکر کرده ایم. یکبار دیگر تکرار می‌کنیم که عملیات مسلحانه (انفجار - اعدام مزدوران و...) در این مرحله فقط ماهیت سیاسی - تبلیغی دارد و بس.

\* \* \*

لازم میدانیم اشاره ای به نکات مورد انتقاد در نوشتهٔ "در بارهٔ انقلاب" که رفقا ما را متوجه آن ساخته‌اند بکنیم. در ابتدای مقاله توضیح دادیم که این نوشته با بخش‌های مختلف خود به چه مناسبت و در چه ارتباطی تهیه شد. با اینهمه بر اثر بی توجهی یا عدم اطلاع و غیره مطالب نادرست یا نارسائیهایی در نوشتهٔ ما وجود دارد که در زیر بان اشاره می‌کنیم.

- ۱ - در مورد ایرادات بکار بردن اصطلاحات و الفاظ خارجی انتقاد رفقا کاملاً بجا و صحیح است. در نوشته‌های بعدی و در این نوشته ما کمال کوشش خود را کردیم تا این نقیص را برطرف نمائیم. البته رفقا میدانند که بر سر قرینهٔ فارسی برخی از اصطلاحات خارجی که در ادبیات مارکسیستی اغلب بکار می‌رود اختلاف نظر وجود دارد. مثلاً استروکتور را برخی بنیاد یا ساختمان و برخی سامان معنا می‌کنند و بکار می‌برند. لازم بذکر است که مثلاً بکاربرد سامان نیز همسازی با فرهنگ ملی (۴۵) نیست ولی بهر صورت ما این کوشش را در منتهای درجه خواهیم کرد هرچند که واقفیم برای برخی از لغات مقارن فارسی اساساً وجود ندارد همانطور که در فرانسه و انگلیسی نیز نیست و حتی مترجمین آثار آلمانی مارکس ناچاراً خود آن اصطلاح و لغت را بآلمانی بکار می‌برند.
- ۲ - انتقاد رفقا در مورد بکاربرد و استفاده از همان‌نی‌ئی مانند ضد انگیزه ای که اصطلاح یک کارشناس نظامی ضد انقلاب است صحیح می‌باشد. این اصطلاح که از طرف جنبش مسلحانه (مجاهدین) بکاربرد شده است در اشتباه ما بی تاءثیر نبوده است.

۳ - مطالبی از جمله نکته ای را که در صفحه ۶۵ آورده اید نثهٔ صحیحی است و اشتباه از ماست. تاریخ را از روی آمار نباید و نمیتوان مطالعه کرد بلکه باید از روی اسناد و مدارک مورد مطالعه قرار داد. همچنین نکته ای را که در صفحه ۶۷ آورده اید نیز صحیح است. نوشتهٔ ما در این بخش یعنی "..." و در تشکیلات و پراتیک انقلابی، در رفع نقصانها کوشش کرده و آمادگی کسار سیاسی - انقلابی در توده‌های کارگران را در خود از پیش فراهم آورند "نا رساست اگرچه در مفهومی که توضیح داده ایم درست است. لیکن نوشته میبایست رسا و روشن باشد و سوء تفاهم یا برداشت دیگری جز آنچه که مورد نصر نویسنده است را امکان ندهد. در اینمورد به پاره ای دیگر از ابرازات ما که باند ازهٔ کافی رسا نبوده است و همهٔ جوانب مطلب را بررسی نکرده است نیز وارد است. مثلاً به بخش‌هاییکه مابینفون موضع‌گیری خود و نه تحلیل به نوشتهٔ (در بارهٔ انقلاب) افزودیم و توضیح آنرا در اول همین مقاله داده ایم.

۴ - مطالبی را ابراز کرده ایم که صرفنظر مطالب در فرم، ابراز، نارسائی و غیره اساسا نادرست است و انتقاد رفقا کاملا وارد. مثلا نکته ای که در صفحه ۷۱ نوشته خود در مورد جنبش دانشجویی ذکر کرده اید ما را بنا برستی نظردان رساند. شما نوشته اید که:

" زیرا اولاً " انرژی مبارزاتی قطبهای جدید " ( یعنی مبارزات انقلابی خارج از دانشگاه ) را بیشتر دانشجویان سالهای اخیر تشکیل میدهند نه دانشجویان دوره فترت. ثانیاً مساله بصورت انتقال مکانیکی يك كمیت از نقطه ای به نقطه دیگر در نظر گرفته شده و این متافیزیکی است "

و این ابراز شما بنا به تجربه و وقوف دقیق بواقعیات مورد تائید ما نیز هست و ما قبول میکنیم که دچار اشتباه بوده ایم. فقط اضافه کنیم که در نوشته " درباره انقلاب " انتقال مکانیکی در نظر نبوده است. همچنین در صفحه ۹۹ به نکته ما در مورد روابط عقب مانده جامعه پیشین روسیه و بوروکراتیسم ناشی از آن ایراد گرفته اید. اگر این جمله بوروکراتیسم را فقط نتیجه عقب ماندگی جلوه داده باشد انتقاد رفقا صحیح است. همچنین در زمینه خوش نشینها و کارگران کشاورزی اگرچه با نظر رفقا موافق نیستیم لیکن نوشته خود را نیز در این زمینه انتقاد آمیز یافته ایم و انتقاد رفقا باعث وقوف ما شد. است.

بار دیگر نظر رفقا را جلب میکنیم که نوشته ما برای مصالحه و پخش وسیع نبوده است بلکه مسئولین نکات آن و ضمیمه را فقط برای رفقای کادر نزدیک مطرح میساختند و قرار بود بنا بر جمع بندی تکمیل و به تفصیل نکات آن مورد تحلیل قرار گیرد.

\* \* \*

ما در این نوشته کوشش کردیم تنها با برخورد بیک سلسله مسائل اصلی نوشته رفقا قناعت ورزیم و لازم ندیدیم جزء جزء نوشته رفقا را حلایه کرده و نکات مثبت و منفی آنرا بیان داریم. همانطور که نوشته انتقاد بر ( ملاحظاتی در باره " درباره انقلاب " ) بیان نکات مثبت مقاله ( ملاحظاتی در باره " درباره انقلاب " ) نیست همانطور نیز حاوی همه انتقادات اصولی ما به نظریات رفقا در نوشته شان نمی باشد. یکی از این نظر که مثلا در مورد استالین، مائوتسه دون، جنبش مسلحانه، مرحله انقلاب و غیره در مقالات مفصل دیگری که با این مقاله همراه است اظهار نظر کرده ایم و در نتیجه بحث جمله به جمله نوشته رفقا خود بخود منتفی میشود و دیگر از این نظر که صرفنظر از تفصیل بی حد کلام و انتقادات ما، برای بحثهای مختلف فرصت کافی وجود خواهد داشت ما کوشش خواهیم کرد که مطالب دیگر مورد انتقاد خود را بزودی تدوین کرده و به رفقا برای برخورد انتقادی واگذار کنیم.